

# تاریخ جامع بهائیت

مأخذ: تاریخ جامع بهائیت (( تألیف: دکتر بهرام افراسیابی ))

## قسمت سوم

فصل هفتم :

بخش اول : پاره ای از گفتارها و اصول باب

بخش دوم : نوشتار های باب

فصل هشتم :

وقایع بعد از کشته شدن باب

فصل نهم :

— با بیگری بعد از باب ( من یراه الله )  
— چگونه تبعید بابیان به بغداد

فصل دهم :

تبعید بابیان از بغداد به استانبول

---

---

## فصل هفتم

### بخش اول

## پاره ای از گفتارها و اصول باب

باب به این گفته خود نسخ قرآن و احکام آن را واجب قرارداده، متن معرب گفته باب چنین است (ترجمه معرب آن).

« هر کس بر شریعت قرآن بوده تا شب قیامت ناجی می باشد» یعنی از روز ساعت و آن ساعت دو یازده دقیقه از غروب خورشید

روز چهارم و اول شب پنجم ماه جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری است؛ زیرا در آن

وقت ابتدای اظهار امر باب و اعلان دعوت وی بوده است و مقصود از بعث وحشر

و نشر قیام وی به دعوت خود می باشد بنابراین هر کس از این تاریخ از اطاعت

او امر او سرپیچی کند و گفته های او را نپذیرد محکوم به فسق و عصیان خواهد بود

و کسی که با او مخالفت کند کافر جاهد و خویش هدر است، نهایت ملاقات

خداوند، ملاقات باب است و آن برزخ مذکور در قرآن است؛ زیرا آن بین موسی و

عیسی و محمد است نه آنچه مسلمین می گویند<sup>۱</sup> مرگ کنایه فنا در لقاء باب می

باشد، تمام موجودات به تکلم باب آفریده شدند، گفته هیچ ممکنی مانند گفته

باب نیست؛ زیرا تمام اشیاء به گفته شجره حقیقت (یعنی باب) آفریده شده و می



شود چنان که در « بیان » مذکور است، باب مبدا ظهور همه اشیاء است نارونور همیشه دور کلام اومی گردند.

می گویند: چنان چه محمد افضل از عیسی می باشد پس بیان او نیز افضل از قرآن است و می گویند: اف! پس اف

بر مسلمین و مومنین که در انتظار قائم منتظر از آل محمدند و هنگامی که او را در خواب ببینند افتخار می کنند ولی او را

به دست خودشان در کوه ( یعنی قلعه چهریق در ماکو) زندانی می کنند و این یک معنی از معانی گفته محمد است که

درباره من می گویند ( فیه سنه من یوسف بیاع و یشتی) ترجمه: در اوستی از یوسف می باشد که خرید و فروش می

شود.<sup>۲</sup>

## باب فرمان کتاب سوزی می دهد

باب تعلیم و تعلم و تدریس تمام علوم و کتب را غیر از کتاب های خودش حرام کرده است چنان که بدین مطلب گواهی می

دهد آن چه میرزا حسینعلی بها! در کتاب اقدس خود در صفحه ۲۲ ذکر نموده است. متن عبارت وی چنین است:

<sup>۱</sup> معلوم نیست چگونه باب میان موسی و عیسی و محمد بوده! خوانندگان گرامی باید ببخشید از این گونه عبارات نامفهوم در بیانات باب فراوان است.  
<sup>۲</sup> معلوم نیست باب این حدیث را از کجا نقل کرده و چگونه باب مانند یوسف خرید و فروش شده است.

« خداوند شما را از آن چه در بیان نازل شده که باید همه کتاب هارا فانی و نابود سازید معاف فرمود و ما اکنون به شما اجازه می دهیم که آن علوم را که به حال شما مفید باشد بخوانید نه چیزی که منتهی به مجادله در کلام شود و این از برای شما بهتر است اگر معرفت داشته باشید.»

به این جهت بود که مومنین به باب در زمان او و بعد از او قرآن و جمیع کتب علمی را از فقه و غیر آن می سوزانیدند و به خواندن کتب باب اکتفا می کردند تا بهاء قیام کرد و حکم باب را نسخ نمود چنان که سابقا گذشت.

پس باب موضوع ازدواج را محدود نمود و فقط آن را مشروط به رضای زوجین قرار داد و رضایت ولی یا وکیل و شهود در مورد اولیاء را معتبر ندانست ولی بهاء این حکم را نیز فسخ کرد. متن عبارت اقدس اینست:

۲  
 الا اياك وما ينزل من كتاب الاعليك ذلك قد عبر  
 المهين العيوب واما البيان حجتنا على كلشي يعجز  
 عن آياته كل العالمون ذلك كل آياتنا من قبل ومن بعد  
 مثل ما انك انت حينئذ كل حجتنا تدخل من فتاوى  
 جنات قدس عظيم ذلك ما نبدء في كل ظلمة من  
 الامر لمن لدنا انا كنا احاكين وما نبدء من دين الا  
 لما يبدء من بعد وعدنا علينا انا كنا على كل تاهرين  
 وانا قد جعلنا ابواب ذلك الدين عدد كلشي مثل  
 عدد الحول لكل يوم بابا ليدخل كلشي في جنته  
 الاعلى وليكون في كل عدد واحد في ذكر حرف من  
 حروف الالوه رب السموات ورب الارض رب  
 كلشي رب ما يرى وما لا يرى رب العالمين وانا قد  
 فرضنا في باب الالوه  
 ما قد شهد الله على نفسه على انه لا اله الا هو رب  
 كلشي وان مادونه خلق له وكل له عابدون وان  
 ذات حروف السبع باب اله اس في ملكوت السموات  
 والارض وما بينهما كل آيات الله من عنده يهتد  
 ثم في كل باب ذكر اسم حجت من لدنا وذكر احد حروف

ازدواج در کتاب بیان به رضایت طرفین محدود گشته و چون ما می خواهیم دوستی و اتحاد عباد برقرار باشد؛ آن را بعد از رضای طرفین مشروط به اذن پدر و مادر قرار دادیم تا کینه و عداوتی میان مردم حاصل نشود، ما مقاصد دیگری هم در این حکم داریم و این کار مطابق قضا واقع شد.

پس از آن خراب کردن جمیع بقاع و مزارهای گذشتگان از انبیاء و مرسلین و اوصیاء آنها و هم چنین خانه کعبه و قبر پیغمبر و قبور سایر ائمه و مشاهیر اسلام را واجب کرد و حکم داد که آنها باید طوری خراب شود که سنگی بر روی سنگی و خشتی بر روی خشتی باقی نماند و بر بایبان واجب کرد که نوزده بقعه دیگر به کیفیت مخصوصی که آن

هارا در کتاب های خود توصیف کرده است بسازند، و آنها را زیارت کنند، اسم او را در آن ها یاد کنند و هر کسی داخل آنها می شود در امان باشد.

قصد باب از نوزده بقعه این است که آن ها به نام نوزده نفر باشد که هیجده تن از آن ها همان هائی بودند که در حیات خودش آن ها را به خود اختصاص داده بود و آن ها را عدد حی می نامید و یک نفر هم خودش باشد که عدد نوزده تکمیل شود و بعد از خودش کسی که واجد صفات و مشخصاتی باشد که آن ها را با عباراتی مانند لغز و معما و کنایه ذکر نموده است.

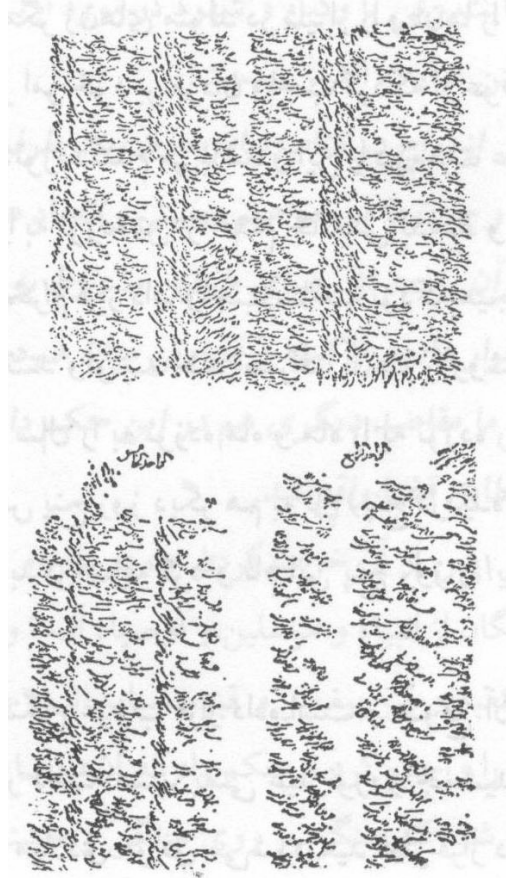
بعد از آن حج بیت اله را باطل و به طور کلی نسخ کرد و وصیت نمود که هرگاه مقتدری در امت او پیدا شد؛ خانه خدا را که در مکه می باشد خراب کند چنانچه سابقا گذشت و هر کس استطاعت داشته باشد؛ خانه محل ولادت او را در شیراز حج کند. و تاکید کرده بود که هر کس استطاعت داشته باشد آستانه درب آن خانه را بلند کند و دیوار و ساختمانش را بالا برده و رنگ آمیزی و نقاشی کند و نباید کسی او را ممانعت کند و اگر برای توسعه آن عمارت احتیاج به زمین های اطراف آن پیدا شد کسی

حق ندارد بگوید من مالک آن ها می باشم و قیمتش را به من بدهید! و نیز حرام نموده که اشخاصی که مستطیع نیستند در حج آن خانه از اشخاصی که مستطیع می باشند نیابت کنند بلکه بر مستطیع ها واجب قرارداده که خودشان شخصا به حج آن خانه بروند زنان را از حج آن خانه معاف داشته است مگر زنهای متولد در شیراز را و آن ها را هم دستور داده که در شب طواف به جا آورند. و در اواخر امر خود بر مردان واجب کرد که از عوض حج چهار مثقال نقد از سکه بایان بدهند که هر مثقال نوزده گندم می باشد و این را در مدت عمر یک دفعه قرارداد. و مقرر داشت که مبلغ فوق الذکر را به نوزده تن از خدام خانه اش بدهند و آن قطعه زمینی را که وی در آن تولید شده است مسجد الحرام قرارداد. واجب ساخته بود که هیچده مسجد دیگر با بنای عالی بسازند و هر قدر می توانند ولو به حد اسراف آن ها را روشن نگاهدارند؛ زیرا روشنی اسراف و تبذیر ندارد. سپس سال را به نوزده ماه و ماه را به نوزده روز تقسیم کرده بود. پس مجموع آن ۳۶۱ روز می شود پس پنج روز دیگر هم به نام ( پنج دزدیده) و در عربی (خمسه مستترقه) و به عبارت دیگر کیسه بدان اضافه کرد و نام این پنج روز را ایام (هائ) گذاشت.

روزه را نوزده روز از اول طلوع خورشید تا هنگام غروب قرارداده است و موقع آن را نوزده روز قبل از تحویل خورشید به برج حمل مقرر داشته است یعنی عید نوروز جمشیدی ایرانی را که با روز بیست و یکم هر سال خورشیدی میلادی موافق می شود عید فطر قرارداده است و پنج روز کیسه را قبل از دخول ماه روزه، مخصوص به لهو و لعب و عیش و طرب ساخت تا امتش بهره خود را از عیاشی بردارند و آن گاه مشغول شوند<sup>۳</sup>. تا آن که می گوید:

- هنگامی که باب ظاهر گردد؛ مادامی مردم به وی ایمان نیاورند، اموال و نفوسشان بر خودشان حرام خواهد بود و هر شهری که در عصر وی یا بعد از آن مفتوح گردد؛ جمیع اموالی که در آن موجود می باشد اگر از راه ستم جمع شده باشد؛ پس اگر باب زنده باشد؛ تمام آن ها مال او خواهد بود و اگر زنده نباشد، به کسی بدهند که بعد از وی امین او باشد و اگر اموال از راه عدالت اکتساب شده باشد، پس اگر باب زنده باشد؛ خمس آنها را به او می دهند و گرنه به دست نوزده نفر از ابناء « بیت العدل » ( بیت المال ) می دهند تا بر طریق مساوات میان بایان تقسیم کنند. و بقیه آن را سردار فاتح برای خودش برمی دارد. یا اگر مصلحت دید بر یاران و مددکارانش بر حسب درجه و کار آن ها در قشون، قسمت می کند و اگر اموال مذکوره از مقدار حاجت قشون و سرکردگان قشون زیاد آمد، نیز به طور مساوی بر بایان تقسیم می کنند.

<sup>3</sup> این قضیه انسان را به یاد کارناوال مسیحیان می اندازد: آن ها هم قبل از فرا رسیدن موسم روزه؛ عید رفع قلم و مسخره بازی دارند.



- حتی بچه شیرخواری که شش ماه بیشتر از عمرش نگذشته باشد با دیگران مساوی داده می شود؛ زیرا این طور اقرب به صواب می باشد ولی تعمیر بقاع سابق الذکر بر این تقسیم مقدم خواهد بود. و اگر چیزی از تعمیرات اضافه آمد؛ باید به نحو مذکور تقسیم شود. و هرگاه کافری چیزی به یک بابی هدیه کند؛ همین که آن چیز از دست آن کافر خارج شد پاک می شود. و برامت بابیه واجب است که از بقاع دنیا پاکیزه تر و نیکوتر و زیباتر آن را اختیار کنند. و بر هر بابی واجب

است که هر روز نوزده آیه از آیات « بیان » را بخواند و اگر بروی مشکل باشد نوزده مرتبه این ذکر را بخواند الله الله ربی و لا اشرك باله ربی احدا و بر هر مرد بابی واجب است که تصویری به شکل « بهاء » رسم کند و بر زنی از آن ها که شکل دائره ای درست کند و آیاتی از « بیان » را که برگزیده باشد در آن بنویسد و آن هیكل و دائره را در سفر و حضر با خود داشته باشد.

باب بر پدر و طفلی نمازی واجب قرار داده که در موقع ولادت آن طفل باید بخواند. برای این نماز پنج تکبیر قرار داده:

- بعد از تکبیر اول نوزده مرتبه انا بكل آمنون بعد از تکبیر دوم انا بكل موقنون بعد از تکبیر سوم انا باله محیون بعد از تکبیر چهارم انا کل باله ممیتون بعد از تکبیر پنجم انا کل باله راضون. سپس نماز میت را واجب کرده و در آن شش تکبیر قرار داده بعد از تکبیر اول نوزده مرتبه انا کل بالله عابدون بعد از تکبیر دوم انا کل الله ساجدون بعد از تکبیر سوم انا کل الله قانتون بعد از تکبیر چهارم انا کل الله ذاکرون بعد از تکبیر پنجم انا کل الله شاکرون بعد از تکبیر ششم انا کل الله صابرون.

وی واجب قرار داده است که اموات را در لحد هائی از بلور دفن کنند و اگر بلور ممکن نباشد از سنگ صیقلی. و نیز واجب کرده در یکی از انگشتان میت انگشتری کنند که اسم خدا بر آن نقش باشد. و بر هر فردی از بابیان واجب نموده که وصیت نامه ای برای خود بنویسد آن گاه اگر باب زنده باشد آن وصیت نامه را برای او و گرنه برای امنا بفرستد تا آن ها، آن را تصدیق کنند و گرنه اعتباری ندارد.

باب مطهرات را پنج چیز به عدد(هاء) قرار داده: آتش، هوا، آب، خاک و کتاب خدا ( یعنی بیان) کیفیت تطهیر به بیان چنین است: که هر قدر میسر باشد اسم تقطه ( یعنی باب) را با ۶۶ مرتبه آیه تطهیر به قصد تطهیر بر آن چیز نجس بخوانند پاک می شود.



آیه تطهیر این است: الله اطهر و نیز با هر کدام از عناصر ربعه که خواستی چیز نجسی را تطهیر کنی باید آیه تطهیر بخوانی. بدن هر مرد بایی و زن باییه را طاهر و مطهر قرار داده است. خونی که از بدن می آید پاک قرار داده است، مدفوعات حیوانات چرنده و غیر چرنده را پاک قرار داده، بر هر فحاش و ناسزا گوئی واجب کرده که به باب یا امناء وی دیه بدهد، پرداختن این دیه واجب قطعی می باشد؛ ولی فحش دهنده خودش دیه را باید بدهد و کسی نمی تواند از او مطالبه کند مقدار دیه، برای هر فحشی، نود و پنج مثقال طلا می باشد.

بر هیچ مرد بایی و زن باییه ای جایز نیست که در اموال منقول و املاک

غیر منقول خود تصرف کند و بهره برداری نماید اگر چه به مقدار تسع تسع و عشر عشر باشد؛ مگر آن که باب یا امناء وی آنها را پاک کرده باشند کیفیت پاک کردن بسته به نظر باب و امناء وی می باشد، کسی حق ندارد به آن ها ایراد کند که چرا این گونه رفتار می کنند و چرا این چنین پاک می کنند، بلکه آن ها هستند که می توانند به همه کس ایراد کنند. هر کسی دعوت باب را بشنود و به وی ایمان نیاورد تمام اموالش بر باب و امناء وی حلال و مصادره می شود.

سپس بر هر فرد بایی واجب قرار داده که هر روزی از ماه نود و پنج مرتبه ذکر ی از اسماء خداوند را بخواند و برای روز اول ماه الله اعظم و برای روز دوم الله اقدم را اختصاص داده است و هم چنین تا روز نوزدهم سپس برمی گردد بمانند اول. تراضی در معاملات را در قیمت جنس و مدت و کم و زیاد آن ، اساس داد و ستد قرار داده است.

واحد وزن طلا را مثقال و هر مثقالی را نوزده نخود قرار داده و این مثقالی که نوزده نخود می باشد به ده هزار جزء تقسیم کرده است که هر جزئی را یک دینار، نام گذاشته است. قیمت واحد کاری را که با نقره سنجیده می شود یک مثقال نقره خالص قرار داده که به هزار دینار تقسیم می شود بر هر کسی که یک سال مالک نصاب باشد دادن زکوة واجب نموده حد نصاب ۵۴۱ مثقال طلا یا

<sup>4</sup> به عنوان نمونه مدفوع خوک پاک است و بایان می توانند تناول فرمایند، البته بنا به فتوای باب!

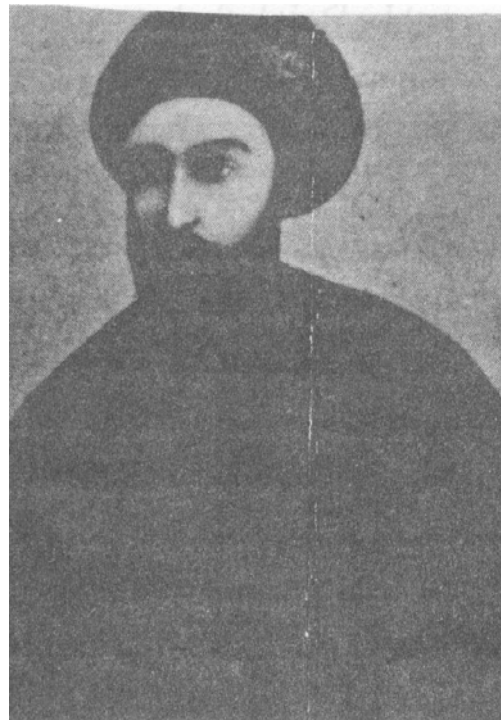
معادل قیمت این مقدار طلا از نقره می باشد. برمالک این مقدار واجب است که از هر مثقال طلا پانصد دینار و از هر مثقال نقره پنجاه دینار، به خود باب در حیاتش و به امانت او بعد از مردنش بپردازند.

بر پیروان خود واجب نموده که بعد از او تعداد کتابهایش را نوزده مجلد زیاده‌تر نسازند. خودش آنها را بدین طریق تقسیم نموده: برای آیاتش سه مجلد، برای مناجاتش سه مجلد، برای تفسیرش شش مجلد، برای علوم و فنون مختلفه ای که تدوین کرده است شش مجلد.

برای نویسندگان و استنساخ کنندگان در تعداد حروفی که می نویسند حدودی مقرر داشته و آن چنین است: هر سی حرف را یک بیت و هر ده اعراب را یک بیت بنامند، حتم و واجب نموده که کتب وی را با مرکب سرخ نه سیاه بنویسند.

برای سلام و تحیت قواعدی بدین قرار معین کرده است: که اگر یک نفر بابتی بر یک نفر یا بر جماعتی وارد شود؛ باید مبادرت به گفتن الله اکبر کند و آن فرد یا جماعت در جوابش «الله اعظم» بگویند. و اگر یک زن بابتی بر یک نفر یا جماعتی وارد شود؛ «الله ابهی» بگوید و آن نفر یا جماعت در جوابش «الله اجمل» بگویند.

اساس ازدواج را چنانچه گذشت بر رضایت طرفین قرارداد و صیغه عقد را بدین وجه مقرر داشته است: «انا الله رب السموات و رب الارض رب کل شی ر ب مایری و رب مالایری رب العالمین» پس مهریه را ذکر کند و زن هم این جمله را بعینها بگوید. و بعد از آن قباله نکاح را بنویسند و زوجین آن را مهر کنند تا میان آن ها وثیقه باشد. پس در اواخر، نه اوائل امرش تصویب نمود که فقط شهودی حاضر باشند. حداقل مهریه را برای شهریان نوزده مثقال و حداکثر را نود و پنج مثقال طلا و برای دهاتیان همین مقدار نقره معین کرده است. اگر کسی بخواهد مهریه را از حداقل اضافه کند باید نوزده نوزده اضافه کند تا به حداکثر برسد، و اگر از این قرار حتی یک قیراط اضافه شود عقد باطل خواهد بود.



طلاق را به دست مرد قرار داد و بیان وی در این موضوع چنین است: اگر زوج را زوجه اش انصراف پیدا کرد و عزم بر طلاق حاصل کرد؛ پس بر وی واجب خواهد بود که نوزده ماه یعنی یکسال تمام از او کناره گیری کند، پس اگر در خلال این مدت پشیمان گردید، و از عزم خود منصرف شد؛ به همان حال باقی خواهند ماند، و گرنه بعد از انقضاء نوزده ماه طلاق می دهد و هنگامی که طلاق واقع شد دیگر رجوع مطلقه جایز نیست مگر بعد از گذشتن نوزده روز. هر زنی را می شود نوزده مرتبه طلاق داد و سپس حرام ابدی می شود.

چنان که گذشت خواندن کتب آسمانی قبل از ظهور خود را، حرام کرد و سوزانیدن آن ها و جمیع کتب علمی را واجب قرار داد. هراستدلالی را بغیر از کتب خودش لغو و باطل دانسته، و نقل هر معجزه و کرامتی را غیر از آیات کتاب خود ممنوع کرده. مکررا تصریح نموده که دین وی تا سال هائی به عدد حروف المستغاث (دو هزار و سی و یک سال) باقی خواهد بود، و هر کسی در خلال این مدت ظاهر گردد و کتاب و آیات یا احکامی بیاورد هر کس باشد هرگز از او نباید قبول کرد<sup>۵</sup>. و اگر بعد از این مدت «من یظهره الله» یعنی کسی که خدا او را ظاهر خواهد کرد، ظاهر شود و آیاتی بیاورد و امر جدیدی را مدعی گردد؛ پس معارضه و ممانعت با او روا نخواهد بود: زیرا معارضه و مخالفت با وی باب را محزون می کند.

باب پوشیدن لباس حریر و استعمال طلا و نقره را از برای مردان و زنان جائز دانسته و بر هر فردی از پیروانش واجب دانسته که انگشتری از نقره و نگین عقیق سرخ که بر آن «قل الله حق و مادون الله حق و کل له عابدون» منقوش باشد در دست کنند. زدن شاگردانی را که سنشان از پنج سال کمتر باشد بر معلم و مودب حرام کرده و زدن آن ها را که عمرشان از پنج سال بالاتر باشد با عصا جائز دانسته اما به شرط آن که بیش از پنج ضربه نزنند و ضربه بر گوشت بدنشان اصابت نکند، بلکه بر اطراف لباسشان بخورد و اگر بیش از پنج ضربه بزنند و یا بر گوشت بدنشان بزنند، پس اگر زنده متاهل باشد، بر او نوزده روز مجامعت با عیالش حرام می شود، و اگر عصب باشد، باید نوزده مثقال طلا به باب، و بعد از او به امنائش بدهد.

باب دستورداده که شاگردان بر روی کرسی بنشینند، و به آن ها اجازه داده شود تا در ایام عید بازی کنند. و نیز امر و مقرر داشته که در مکان خانه محل ولادتش در شیراز عمارتی بسازند که نود و پنج در داشته باشد، برای هر یک از خانه های سایر مردم یک در باشد.

روزاول فروردین ماه فارسی را که موافق با بیست و یکم مارس فرنگی غربی می شود و روز اعتدال بهاری و عید نوروز ایرانیان است، عید فطر و مخصوص به خود قرار داد و عید رضوان نامید.

بر پیروان خود واجب نمود که هر قدر ممکن باشد از نعمت ها فراهم سازند و در این عید از آن ها استفاده کنند به شرط این که از پنج نوع بیشتر نباشد.

الإیاءک و ما یرت من کتاب الاعلیک ذلک تقدیر  
 المهمین الصوب و اما البیان حیثنا علی کل شیء یحیر  
 من آیة کل العالمین ذلک کل آیاتنا من قبل و من بعد  
 مثل ما انک انت حیث کل حیثنا ندخل من فتاوی  
 جات قدس عظیم ذلک ما تبده فی کل ظهور من  
 الامر من لانا انکنا کلین و ما ندع من دین الا  
 لم یبدع من بعد و عدا علینا انکنا علی کل قاهرین  
 و انما جعلنا ابواب ذلک الیه من عدد کل شیء مثل  
 عدد الحروف کل یوم با یا لیدخل کل شیء فی جنته  
 الاصلی و لیکون فی کل عدد واحد فی ذکر حروف من  
 حروف الاولی هرب السموات و رب الارض  
 کل شیء رب مایری و مایری رب العالمین و انما قد  
 فرضنا فی باب الاول  
 ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو رب  
 کل شیء و ان ما دونه خلق له و کل له عابدون و ان  
 ذات حروف السبع باب الله من فی ملکوت السموات  
 و الارض و ما بینهما کل آیات الله من عنده یختار  
 ثم فی کل باب ذکر اسم من لانا و ذکر احد من حروف

<sup>۵</sup> در این جا است که بر اساس و تمام موجودیت فرقه بهائیت و شخص بها خط بطلان باید کشید.  
 ۱۶۷



مدت این عید نوزده روز، و چنانچه ذکر شد، روز اول مخصوص به خود باب و روزهای دیگر برای هیجده نفرمانای وی که به عدد حروف حی و ملقب به اصحاب حی یا شهدای حی می باشند اختصاص دارد.

در شب عید خواندن این ذکر «شهادته انه لاله الا هو المیهمن القیوم» را ۳۶۶ مرتبه واجب ساخته. روزه روز اول نوروز را حرام موکد نموده روزه نوزده روز قبل از اعتدال بهاری یعنی انتقال خورشید از برج حوت به برج حمل را از طلوع خورشید تا غروب آن واجب نموده است.

پیروان باب هر سال چه در حیات او و چه بعد از مماتش روز اول محرم را تعظیم می کنند: زیرا این روز روز ولادت باب می باشد. سابقا بایان در این روز به لهو و لعب و فحشاء و منکرات قیام می کردند، ولی اکنون به عوض آنها به زیارت و تحیات و حلوا دادن و امثال آن می پردازند.

اگر یکی از بایان ببیند که زیدی به عمرو بابی ظلم و ستم یا تعدی و تجاوز می کند باید به جلوگیری مبادرت کند و جلو ظلم آن ظالم و تعدی آن متعدی را بگیرد و اگر جاهل و تغافل کند یا در جلوگیری از آن سستی کند؛ نوزده روز زنش بر او حرام می شود، و سپس واجب می گردد که خود را بدادن نوزده مثقال طلا از این گناه پاک کند، و اگر قدرت نداشته باشد به همین اندازه نقره بدهد، کفاره مذکوره به شهدای بایان داده می شود تا آن ها برفقرا یا اذان گویان قسمت کنند، چنانچه هیچ گونه قدرت مالی نداشته باشد، پس باید نوزده مرتبه استغفار کند تا زنش بر او حلال گردد.

هر کارگری هنگام شروع کار باید چنین بگوید: «لا عملن هذا رب السموات والارض رب ما یری و رب مالایری رب العالمین». جائز است این جمله را فقط به قلبش خطور دهد.

بر هر فردی از پیروانش واجب کرده که شبی از سال، خود را خالص کند. این شب را لیل واحد نامیده. ابتدای این شب از غروب خورشید روز بعد است. برای ذکر این مدت واجب است: فقط یکی از اسماء خدا را انتخاب کند، و پی در پی آن را بخواند. این مدت نباید کم و زیاد شود.

بر هر فردی از پیروانش واجب کرده که در هر ماهی شکلی رسم کند که دارای نوزده خانه باشد، پس آن خانه ها را از این ذکر «الله اعظم - الله اظهر» و امثال آن پر کند و این طلسم را تا آخر با خود همراه بدارد. ماه دیگر نیز به همین قسم تا آخر سال.

بر هر پادشاهی که متولی امر باشد واجب نموده که قصر مجلی به نام باب برای خودش بسازد، قصر مذکور باید نود و پنج در خروجی و نود در ورودی داشته باشد، و پادشاه فقط در این قصر نه در قصور دیگر استقرار پیدا کند.

## پاره ای از احکام باب به تفصیل:

سید باب آئینی وضع کرد که مدت دوام و عمر آن در حدود ۱۰ سال طول کشید و پس از آن، به وسیله بهاء الله نسخ شد و بیشتر احکام و حدودش لغو و باطل گردید؛ ولی با این وصف دارای احکام و حدود بسیاری است. البته باید گفت که باب مدت دوام آئین خودش را هزارسال پیشنهاد کرده بوده است، حال نگاهی به احکام وی.

### احکام ارث

مهم ترین احکامی که در آئین خود آورده مربوط به ارث است که همه موارد با مواد ارث دین اسلام مغایر و مخالف است.<sup>۶</sup>

باب در کتاب بیان، وارثان مرده را هفت گروه شمرده که یکی از آن ها خود مرده است

که اگر وصیت کرده باشد، می تواند یک سوم اموال را به خود اختصاص دهد؛ و این حکم را

در واحد هشتم کتاب بیان، هم به عربی و هم به فارسی، چنین نوشته است:

« وان فی الثالث ما انتم من ملک الله تورثون. فلتنقسمن بما قد قسمنا بینکم لعلکم انتم بما

قد اردنا فی اعداد یوم ظهور الله انفسکم فیها تدخلون... یحب کل نفس ان یورث لو ارثه

تسعة عشر اوراقاً<sup>۷</sup> من القرطاس الطیفة و تسعة عشر خاتماً ینقش علیها اسماء الله وان لا

یورث من المیت الا ابیه و امه<sup>۸</sup> و زوجته و ابنه و خیه و من علمه و بعد ما یصرف لنفسه من

ماله علی ما یعرف نفسه.»

بعد در قسمت فارسی، این آیات را چنین ترجمه و تفسیر کرده است:

ملخص این باب آن که از آن جائی که مراتب توحید در هفت حرف تمام می گردد که حرف اثبات باشد، از این جهت

حکم شده که ارث نبرد از میت به سر حقیقت مگر هفت نفس چنان که در رتبه هر صفتی هفت مرتبه می توان خدا را با آن

صفت خواند، مثل: اوحده وحده، متوحده، موحده و موحده (اولی به فتح حا و دومی به کسر) از این سراسر است که این نوع

تقدیر شده است.»

ترجمه جملات عربی احکام ارث، که نقل شد، چنین است:

همانا دو سوم آن چه شما از ملک خدا ارث می برید، میراث را آن چنان که ما میان شما تقسیم کرده ایم قسمت کنید،

شاید شما به آن چه ما خواسته ایم در شماره های روز ظهور خدا نفسهای شما در آن داخل شوند بر هر کس واجب است

<sup>۶</sup> شیخبگری، باببگری.

<sup>۷</sup> این جمله عربی باب «تسعة اوراقاً» طبق قواعد نحو عربی غلط است، زیرا بایستی معدود و تمیز عدد

از ۱ تا ۹ بصورت مفرد مانند: «تسعة عشر ورقة» باشد.

<sup>۸</sup> همچنین این جمله نیز غلط است: زیرا طبق قواعد نحو عربی در باب استثناء، بایستی این جمله چنین باشد: «لا یورث من المیت الا ابوه و...» (بنقل از منبع قبلی)

در واحد اول تجید ذات و صفات و افعال و عبادت را  
مکرم ذمیره و دل بر این باب را حسن بعلی الله و حروف  
حرف قرار ده. و قبل از ظهور ذات حروف سبع قرار ده  
با حروف اولی که سبقت در تجید گرفت و بیندازد واحد  
همان واحد قرآن است که ظاهر و باطن دارد و از خود برده است  
بعد بصیغه صحت قیامت که فرقان باشد فرق از است که  
بزرگوار است و صفات در کلمات ترفیحیه با در راه انبیا در  
هر نظر بر عکس آن است با ظهور قیامت کرد چنانچه در این  
ظهور در مقام تکبیر عظیم از هم کلمه آخر که ذات حروف  
سبع هم ظاهر شده که بعد از هشت واحد مراتب است  
خود برده که از شدت توحید او که قدرت بر قرب  
بهم رسانده و از شدت وحدت در وحدت قضایا شده بر  
که شهدا هه انه لا اله الا هو العزيز المحبوب له الامام  
السنی بیع له من فی السموات والارض وما بینهما  
لا اله الا هو الحق المبین القیوم العادل و بعد که بر  
الهم صل علی ذات حروف السبع ثم حروف الحروف  
والجلال ایمان با این واحد آورده

که برای وارث خود نوزده ورق از قرطاس لطیف و نازک و نوزده انگشتری، که بر آنها نامی از نام های خدا نقش شده باشد، میراث گذارد، و این ارث نمی برد از مرده مگر پدر، مادر، زن، فرزند، برادر، خواهر و معلمش و آن چه صرف می کند برای خود از دارائی اش آن اندازه که برای خود لازم می داند.

ظ باب در این آیات روشن نکرده است که آیا این هفت طبقه وارثان، یکسان هستند و یا در ارث بردن با هم متفاوتند؟ این ابهام باقی بود تا اینکه بهاء الله آن را برطرف کرده و ما در جای خود به آن اشارت خواهیم کرد، ولی در این جا حکم جالب است که سید باب، زوج را از میراث زوجه محروم کرده است!؟

### در مورد حجاب و زن

دیگر از احکام و قوانین جالب آئین باب، تصریحی است که او درباره تساوی حقوق زن و مرد و رفع حجاب از زنان کرده است و این دستور او یعنی رفع حجاب، در کتاب «تفسیر سوره یوسف» بیان شده است.

درباره حکم تساوی حقوق زن و مرد، در باب دهم از واحد هشتم کتاب بیان، چنین آمده است:

« فی ان الذی ربی فی الطایفه حل له النظر و التکلم سواء کان ذکرا اورائتی...»

ترجمه: در این که کسانی که در میان پیروان ما پرورش یابند، چه مرد باشند و چه زن حلال است به همدیگر نگاه کنند و

سخن گویند...

و نیز در واحد دهم آن کتاب می گوید:

« قل فی الثانی ان الله قد اذن للذین آمنو فی البیان من الحروف والحروفات این ينظرون الیهن و هن ان ينظرن الیهن اذا شاووا اویشان من غیر ان یشهدوا او یشهدن ما لا یحب الله فی نظرتهن و نظرتهن والله یریدان یخلق بینکم و بینهن ما انتم به فی الرضوان تتحابیون...»

ترجمه: بگو در دوم، که خدا در کتاب بیان به مردان مومن اجازه داده است که به زنان نگاه کنند و به زنان هم اذن داده، که

اگر خواستند به مردان مورد علاقه خود نگاه کنند. ولی نباید به آن چه که خدا دوست ندارد، نگاه کنند. خدا می خواهد آن چنان

زنان و مردان آزاد باشند که دوست دارند در بهشت چنان باشند.

و نیز در تفسیر سوره یوسف سید خطاب به قره العین چنین نوشته است:



« يا قرء العين على حورية الفردوس باللبس الحسن و القناع الحرير  
الحسن ثم اذن لخروجها من قصرها على هياء الحوراء فى الارض  
وحده واسمعنا نفحات قدسك على سرير العرش والافلاك لعله اهل  
السكر من اهل الارض ينتهون من امرك اقل راس شعرات التى قد  
جعل الله فى خلف شعرها...»

ترجمه: اى قرء العين، به زنان اجازه داده شد، كه مانند حوران  
بهشتى، لباس هاى حرير بپوشند و خود را بياريند وبه صورت حوران  
بهشت از خانه هايشان بيرون آيند وميان مردان وارد شوند، وبدون  
حجاب بر صندلى ها بنشينند...

باب، وضع زنان مغرب زمين را براي ران پيشنهاد کرده است، چنان كه  
خواهيم گفت منشا حكم سيد باب درباره آزادى همه جانبه زنان در اجتماع  
و تساوى آن ها با مردان، شايد از كتاب جمهوريت افلاطون گرفته شده

باشد.<sup>9</sup>

### حكم آزادى ارتباط زنان با مردان بيگانه

سيد باب پا را از اين هم فراتر گذاشته و اين اجازه را به زنانى كه شوهرانشان عقيم بوده باشند، داده است كه: با مردان  
دلخواه خود ارتباط برقرار كنند تا بتوانند داراى بچه و فرزند باشند. او، اين حكم را در باب ۱۵ از واحد چهارم كتاب بيان، چنين  
نوشته است:

« ثم الخامس من بعد العشر فرض الله على كل نفس ان يستبقى نفسه من نفس فلتقربن بينها بعد ما قضى احدى عشر سنة و من  
يقدر و لا يقترن يحبط عمله و ان يمنع احدهما الاخر عن الثمرة يختارن الى ان يظهر الثمرة...»

و در باب ۱۵ از واحد هشتم دنباله مطلب را چنين نوشته است:

«...فرض لكل احدان يتاهل ليقبى عنها من نفس يوحد الله ربهما و لا بدان يجتهد فى ذلك و ان يظهر من احدهما ما يمنع عن  
ذلك حل على كل واحد باذن دونه لان يظهر عنه الثمرة»

در قسمت فارسى بيان اين حكم را چنين ترجمه و تفسير کرده است:

<sup>9</sup> ايضاً.

منع الاقارب ان يحرف الراد والباء  
لانه لاله الاانا قد نزلت فى الارب الارب  
لثانى ان اعرف قد نزلت فى الآيات  
الانهاية فى كل شئ ثم يخبر الناس عما نزل  
من ثبوت ما تريد ثم فى الثاني يحبط يعلم  
ك فى اخرا ك ثم اولك او من شهد على  
ن اولك هو الفاضلون ثم فى الثالث  
يضر احد الابا فهدت كل الير يرجع  
ذلك الحرف النفى ذلك علم البيان  
ثم الير يذكر الى منتهى الذرى فى علم النفقين  
بنهى الذرى بما شهد على دون المخلصين  
ولى ان انتم تقدمون ثم كل ذلك مثل  
لموت كل ذلك اسم الادمس فى آخر  
يهدون ذلك من يظهرها اذ اذ  
ثم فى الرابع ما فرطنا فى الذاب من  
نظير به تؤمنون ثم فى الخامس  
من حرف الاوان له روح انتم تعلم  
لقرب تمزجون ان تقرن النوى فنتبهم  
نا الله ان انتم تذكرون وان تنزل  
ه هذا ما يتر عند الله ان انتم تقدر  
ن انتم باذن الله تقرن كل الاحرف  
انتم تصرون لا تقولن لاله الا الله و  
يات لا ترون هذا اخذاه عنكم هذا  
مقرن ثم فى السادس ما نزلنا ذخير

منع الاقارب ان يحرف الراد والباء  
لانه لاله الاانا قد نزلت فى الارب الارب  
لثانى ان اعرف قد نزلت فى الآيات  
الانهاية فى كل شئ ثم يخبر الناس عما نزل  
من ثبوت ما تريد ثم فى الثاني يحبط يعلم  
ك فى اخرا ك ثم اولك او من شهد على  
ن اولك هو الفاضلون ثم فى الثالث  
يضر احد الابا فهدت كل الير يرجع  
ذلك الحرف النفى ذلك علم البيان  
ثم الير يذكر الى منتهى الذرى فى علم النفقين  
بنهى الذرى بما شهد على دون المخلصين  
ولى ان انتم تقدمون ثم كل ذلك مثل  
لموت كل ذلك اسم الادمس فى آخر  
يهدون ذلك من يظهرها اذ اذ  
ثم فى الرابع ما فرطنا فى الذاب من  
نظير به تؤمنون ثم فى الخامس  
من حرف الاوان له روح انتم تعلم  
لقرب تمزجون ان تقرن النوى فنتبهم  
نا الله ان انتم تذكرون وان تنزل  
ه هذا ما يتر عند الله ان انتم تقدر  
ن انتم باذن الله تقرن كل الاحرف  
انتم تصرون لا تقولن لاله الا الله و  
يات لا ترون هذا اخذاه عنكم هذا  
مقرن ثم فى السادس ما نزلنا ذخير

منع الاقارب ان يحرف الراد والباء  
لانه لاله الاانا قد نزلت فى الارب الارب  
لثانى ان اعرف قد نزلت فى الآيات  
الانهاية فى كل شئ ثم يخبر الناس عما نزل  
من ثبوت ما تريد ثم فى الثاني يحبط يعلم  
ك فى اخرا ك ثم اولك او من شهد على  
ن اولك هو الفاضلون ثم فى الثالث  
يضر احد الابا فهدت كل الير يرجع  
ذلك الحرف النفى ذلك علم البيان  
ثم الير يذكر الى منتهى الذرى فى علم النفقين  
بنهى الذرى بما شهد على دون المخلصين  
ولى ان انتم تقدمون ثم كل ذلك مثل  
لموت كل ذلك اسم الادمس فى آخر  
يهدون ذلك من يظهرها اذ اذ  
ثم فى الرابع ما فرطنا فى الذاب من  
نظير به تؤمنون ثم فى الخامس  
من حرف الاوان له روح انتم تعلم  
لقرب تمزجون ان تقرن النوى فنتبهم  
نا الله ان انتم تذكرون وان تنزل  
ه هذا ما يتر عند الله ان انتم تقدر  
ن انتم باذن الله تقرن كل الاحرف  
انتم تصرون لا تقولن لاله الا الله و  
يات لا ترون هذا اخذاه عنكم هذا  
مقرن ثم فى السادس ما نزلنا ذخير

ملخص این کلام آن که: در عالم ثمراتی، که خداوند، بعد از ایمان به او و حروف واحد و آن چه در بیان نازل فرموده، اخذ ثمره (یعنی فرزند) است از وجود خود که بعد از موت، او را ذکر کند به خیر، و امر شده در بیان، به اشد امر حتی آن که اذن داده شده که اگر سبب منع در طرفی مشاهده شود (یکی از زن یا شوهر عقیم باشد) اختیار اقتران با دیگری (ارتباط با دیگری) اذن داده شده، ولی به اذن زوج (شوهر) تا آن که ثمره وجود آن ها ظاهر گردد...»

## احکام نجاسات:

۳  
 الحی ما رجعوا الی الحیة الاولى محمد رسول الله والذین  
 شهداء من عنده ثم ابواب الهدی وخلقوا فی  
 النشأة الاخری بما وعدناه فی الفرقان الی ان یظهر  
 عدد الواحد فی الواحد الاول فضلا من لنا لانا فای  
 ذلك واحد الاول من الواحد المعدد بذکر فی  
 شهر الیهاء قد بدنا فانا فلک الخالق به ولیندین کل به  
 علینا انا کنا علی کل مقتدرین ولقد عددت الاعداد  
 بذات الواحد اذ بعد هذا ان یحیی و قبل ذلك  
 لم یکن حروف الواحد فی الآیة الاولى وهم حضرة ا  
 بقرب افندیهم بین ایدینا ولا یرى فیها الا الواحد  
 من دون عدد کذا کذا یبین الله مقادیر کل شیء فی  
 الکتاب لعل الناس فی آیام دینهم یشکرون یا هو  
 جوهر مجرد لیس واحد اکثر خداوند عز و جبر همیشه بوده هست  
 در علم اول و کسور قدم خود و خلق هم همیشه در صقع: مکان خود  
 بهم هست و در هر زمان خداوند جبر و هر کتاب و جبر از  
 برا خلق مقدر فرموده و میفرماید در سوره بقره در آیه ۱۳۷  
 از حضرت محمد رسول الله کتاب ما بیان و جهت ما زارت خود  
 سبح قرآن لعل و ابواب دین را بعد فرزند واحد قدر و یاد

سید باب درباره تغییراتی در آن احکام دین اسلام داده و آن ها را جزء آئین خود قرار داده است، بدین معنی که چیزهایی را در دین اسلام، که نجس شمرده شده اند، پاک و طاهر گردانیده و این به اصطلاح آیه ها را در باب ۱۶ از واحد ششم کتاب بیان، چنین نازل کرده است:

فی حکم طهارة ما یرخرج من الفارة وعدم فرض تحرز عنه و کذا لک الحکم فی الحیوان الذی فی الیل والذی یسمونه به ابابیل. ملخص این باب آن که صعب شده بود بر کل مومنین از ما یرخرج من الفارة، او ما یطیر باللیل، او اشباه ذالک براین که باسی نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تحرز محبوب بوده و هست، مانع از طهارت نمی گردد، در هر حال نظر بر مطهر که محتجب از مبدا نمائی.»

مفهوم این آیات این است که: فضله موش و فضله پرنده ابابیل یعنی پرستو و مانند آن که در اسلام نجس بود و از این جهت مومنین در ناراحتی به سر می بردند، پاک گردید و هم چنین فضله خفاش مطهر شد.

معلوم نیست که سید باب از میان همه نجاسات، تنها فضله موش و خفاش را پاک فرموده است؟! اصولا تا کنون کمتر کسی فضله خفاش دیده است.

و در جای دیگر بیان<sup>۱۰</sup> حکم نجاست راز نطفه انسان برداشته و چنین نوشته است:

« فی ان ماء الذی اتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب. ثمره حکم اینست: منی مطهر شده که کسی در حق آن نیز اعظم (یعنی من یظهره الله) دون خطوط طهارت نکند.»<sup>۱۱</sup>

<sup>۱۰</sup> سید علی محمد باب، بیان، باب پانزدهم.

<sup>۱۱</sup> بیان، واحد پنجم، باب پانزدهم.

ترجمه: در باب آبی که شما بوسیله آن آفریده می شوید، خداوند در کتاب بیان آن را پاک و طاهر گردانید. علت این حکم هم آن بوده است که بعدها «من یتظهره الله» مهدی موعود آئین کافران را، یعنی کسانی که بدین او درنیامده اند، پاک گردانید.

اقسام مطهرات سید باب، در باب چهارم از واحد پنجم کتاب بیان اقسام و شماره مطهرات (پاک کننده ها) را دوازده نوع شمرده و چنین نوشته است:

« ملخص این باب آن که خداوند عالم از فضل وجود خود، امر به مطهریت مظاهر معدود فرموده...مظاهری که مطهر هستند، اول ایمان به بیان است که مبدل می فرماید جسد او را به طهارت، و ثانی نفس کتاب الله (یعنی بیان) هست، همین قدر که به لقاء آیه ای از آن واقع شد شیئی ظاهر می گردد، و ثالث اسم است، که شصت و شش مرتبه که «الله اطهر» بر شیئی نجس خوانده شود، طاهر می گردد. چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل او با اهل بیان است، پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او (منظور خود وجود باب است) و کل آثار او، ششم عناصر اربعه - (آب، خاک، هوا و آتش) است هفتم شمس است، هشتم ماییدل کینونیه (یعنی انقلاب ماهیت شیئی) که کل این ها در وقتی پاک کننده هستند که عین نجاست از شیئی زایل شده باشد، و نهم دملی که (خونی که) از دهن بیرون می آید...باسی نیست بر نفس نماز گزار اگر موئی از حیوانی نزد او باشد، مثل اسبابی که از فرنگ می



آورند... کل این ها برای آن است که مردم در سعه رحمت خدا باشند.»

بعضی از این مطهرات، مانند ایمان، خورشید و انقلاب ماهیت شیئی نجس، از دین اسلام و در میان بقیه مطهرات، پاک کننده

بودن عناصر اربعه، - یعنی - آب، خاک، هوا و آتش از زردشتیان اقتباس شده است.<sup>۱۲</sup>

## حلال بودن رباخواری

<sup>۱۲</sup> ایضا.

سید باب و همچنین بهاء الله احکام بیع و تجارت را یکجا از دین اسلام اقتباس کرده، و ثبوت آن را موکول به رضایت متعاملین دانسته اند. ولی سید باب بیع ربوی را، که در اسلام سخت به حرمت آن حکم شده است، حلال شمرده و در باب ۱۸ از واحد پنجم بیان در این باره چنین گفته است:

« الباب الثامن عشر من واحد الخامس فی البیع و الشری اذا تحقق الرضا بینهما بای نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع و الشری من صغیر او کبیر و یجوز التنزیل بین من یتجر علی ما یرضی بین المشتري والبایع و هو الی رجل علی بهاء». خود باب این آیات را ترجمه کرده و چنین گفته است:

« ملخص این باب آن که خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقیق رضا میان آنها و اذن فرمود صغیر و کبیر و حر و ملوک را، و همین قدر که استعمال رضا شود از طرفین بیع و شرا صحیح است در بیان، اگر چه به اشاره و یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیل، که معمول و داب است امروز ما بین ایشان و اذن داده بر آن که: تناقص و تضاید به اجل در معاملات خود قرار دهند، تا آن که در سعه باشند و از فضل حق شاکر.»

منظور از تنزیل که سید باب آن را جایز و حلال شمرده و مردم را به وسیله این اجازه، شاکر از فضل حق گردانیده، همان بیع ربوی است. بهاء الله هم این فضل خدا و جواز بیع ربوی را، در کتاب اشراقات خود چنین نوشته:

این سوال از منافع و ربح ذهب و فضه (طلا و نقره) شده بود، چند سنه قبل مخصوص اسم الله زین المقربین علیه بهاء الله الابهی (یعنی باب) این بیان را از ملکوت رحمان ظاهر قوله تعالی اکثر از ناس محتاج به این فقره مشاهده می شود، چه اگر ربوحی در میان نباشد، امور معطل و معوق خواهد ماند. نفسی (کسی) که موفق شود با هم جنس خود و یا هم وطن، مدارا نماید و یا مراعات کند، یعنی قرض الحسنه بدهد، کمیاب است لذا فضلا علی لاعباد «ربا» را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است قرار فرمودیم، یعنی ربح نقود از این حین، که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شده حلال و طیب و ظاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرخ و انبساط به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند... علمای ایران اکثری به صد هزار حیل و خدعه شرعی به خوردن «ربا» مشغول بودند و لکن ظاهر آن را به گمان خود، به طراز حیل آراسته می نمودند، - یلبعون به اوامر الله و احکامه و لایشعرون - و لکن این امر باید با عدل و انصاف واقع شود، قلم اعلی در تحدید آن توقف نموده. حکمة من الله و سعه لعباده».

موضوع چشم گیری که در حکم باب در بیع و شری دیده می شود این است که: هیچ گونه قید و شرطی برای تجارت و معامله و خرید و فروش قایل نشده و گفته:

به هر گونه و بوسیله هر کس - حتی کودک و دیوانه و مملوک - که واقع شود، بدون تعیین ثمن و مثن و شروط متعاقدین و دیگر شرایط، درست است.

## کیفیت نماز خواندن



سید باب کیفیت نماز خواندن را که مسلمانان انجام می دهند دیگر گونه و نماز تازه ای پیشنهاد کرد که هم اکنون بایان و بهائیان آن را می خوانند که چون بسیار مفصل است و ذکر آن موجب ملال می گردد در اینجا تنها به یک مورد بسنده می کنیم:

«باب» علاوه بر این که نماز مسلمانان را تغییر داد، حکم به حرمت برپا داشتن «نماز جماعت» کرد و آن را حرام گردانید، و در قسمت فارسی بیان آن را بدین مضمون گفته است:

امامان جماعت در هر دینی، ادعا می کردند که مظهر پیامبر و خداوند و در جلوی مردم می ایستادند، و خود را در عبادت خدا، شریک و انباز قرار می دادند؛ از این رو ما در دین خود برای جلوگیری از چنین شرکی نماز جماعت را حرام کردیم.»

او نماز میت را فقط به صورت جماعت جایز دانسته و گفته است:

«...فی حرمة صلوٰة الجماعة الا المیت فانکم تجتمعون و لاکن فرادی تقتصدون» یعنی - نماز جماعت حرام است، مگر نماز میت.

هنگام خواندن نماز میت در یکجا جمع شوید؛ ولی نماز خود را فرادا (انفرادی) نیت کنید»<sup>۱۳</sup>.

بهاء الله نیز این حکم باب را در آئینش پذیرفته و در صفحه ۶ کتاب اقدس این جمله را برای آن نازل کرده است:

« کتب علیکم الصلوٰة فرادا قد رفع حکم الجماعة» یعنی نماز خواندن بر شما واجب و نوشته شد به طور فرادا. زیرا که حکم جواز

نماز جماعت برداشته شد.<sup>۱۴</sup>

شاید علت این که باب و بهاء نماز جماعت را حرام کردند این باشد که آنان کینه سختی نسبت به آخوندها و امام جماعت

شیعی داشتند و بدین وسیله خواسته اند عمل آنها را شرک به خدا جلوه دهند تا از این طریق هم از آن ها انتقام بگیرند و هم مردم را از آنها متنفر گردانند.

## احکام مناسک حج:

<sup>۱۳</sup> سید علی محمد باب: بیان، باب نهم از واحد نهم.

<sup>۱۴</sup> میرزا حسنعلی بهاء، اقدس، ص ۶.



باب و بهاء الله در ایجاد آئین های تازه خود در بیشتر احکام و عبادات کوشیده اند از احکام و عبادات دین اسلام تقلید کنند و احکام و پرسش هائی همانند، اما به شکل دیگری برای مومنان آئین خود تشریح کنند تا در هیچ موضوع و مسئله ای از دین اسلام کمتر نداشته باشند. بعلاوه چیزهای تازه ای که خودشان ابتکار و ابداع کرده اند.

از این رو آنان ناچار بودند مناسک حج و زیارت رفتن را هم تشریح کنند تا پیروانشان مانند مسلمانان به زیارت حج و مشاهد مقدسه روند. بر این مبنا سید باب وصیت کرد که جسد او را در یکی از حرمین یعنی - مکه و یا مدینه - دفن کنند و مانند قبرهای امامان شیعیان و سنیان روی قبر او گنبد و بارگاه بسازند، و اندرون مقبره را آئینه کاری کنند تا زیارتگاه بایبان باشد! و نیز سفارش کرده است که حرم مقبره او را دارای نود و پنج در گردانند تا بندگانش به آن جا بیایند و به عنوان « زیارت حج » خدا را زیارت کنند. او در این باره چنین نوشته است که:

« ولا بدان يلحق ما قبض من النقطة في احد الحرمين و بينى على ذالك المقعد بينا من المرات ليزكرن الله و يصلين فيها... »

در قسمت فارسی بیان در ترجمه این آیه می گوید:

« و امر شده که طین(خاک) ما قبض من النقطة(جسداو) در یکی از حرمین، یعنی مکه و مدینه واقع گردد و برای آن حجره و حرمی از آئینه مرتفع شود که در آن مصلیان صلوأه خود را ادا نمایند تا این که امارتی(نشانه و دلیلی) باشد در نزد خلق بر این که نقطه بیان(باب) عبدی بوده مخلوق و مرزوق<sup>۱۵</sup>! گویا بعدا سید علی محمد باب از این قصدش برمی گردد و بر آن می شود که کعبه بایبان را در جای دیگری که دور از کعبه مسلمانان باشد، قرار دهند. از این رو سفارش می کند که حرم او را در زادگاهش شیراز بسازند و هر سال بایبان مناسک حج مخصوص خود را در آن جا انجام دهند. او

این تصمیم و حکم تازه را در باب شانزدهم از واحد چهارم بیان چنین نوشته است:

«...فی ذکر بیت الحرام، ملخص این باب آن که همیشه از برای خداوند مکانی نبوده و همیشه نخواهد بود. در هر ظهور مشیتی، هرزمینی که نسبت به خود داده آنجا خانه اوست... اگر چه بما لا نهایه مقاعد متعیر گردد یک بیت بوده. اینست که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه به ظهور بعد، والا بعینه همان خاکی که در یوم آدم به خدا منسوب شده، همین است که امروز می شود، چنان که همان امری که در آن خانه(خانه کعبه در مکه) بوده، امروز هم همین امر است که در این بیت (یعنی خانه سید باب در شیراز) هست... و حد آن به عدد اسم الله است.



<sup>15</sup> سید محمد علی باب: بیان، باب اول از واحد نهم.

و در عرض و طول که جزئی از او محسوب نمی شود. و اگر قدرت بود مومنین را هر آینه امر می شد که از روی آب تا حد ارتفاع به الماس پیراسته گردد، و خاک آن اکسیر گردد و آب آن عصیر احمر. ولی چون که این قدرت مشاهده نمی شود، بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود و ظاهر و باطن آن، اگر از آئینه گردد اقرب به صفا خواهد بود... و در ارض فاء (یعنی شیراز) مسجدی هست که در وسط آن بنائی مثل شده، تا آن که این کعبه آیت باشد برای آن عرض و موهبت الهی از برای آن ارض...»  
و در جای دیگر گفته است:

« هر کس در آن ارض، یا در حول شصت و شش فرسنگی آن (شیراز) باشد، اگر بگذرد از عمر او بیست و نه سال، بر او واجب است که در هر سال در آن محل وارد شود و نوزده روز در آن ارض باشد؛ تلخیص نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده، و هر کس استطاعت ندارد، در نیت خود چنین عمل کند و عفو شده بر ساکنان غیر این حدود. یعنی دورتر از شصت و شش فرسنگ از شیراز.»<sup>۱۶</sup>

این حکم باب، که دستور داده است خانه او را در شیراز قبله آئین و کعبه پیروانش قرار دهند، و گنبد و بارگاه برایش بنا کنند و... حاکی از این است که او، اولاً- مردی شهرت طلب بوده؛ و ثانیاً دال بر این است که آرزوها و عقده هائی که، در اثر محرومیت ها، از کودکی در ضمیر و روحیه او به وجود آمده بوده، او را وادار به چنان کارها و خواست هائی می کرده است تا آرزوهای او بعد از مرگش برآورده شود و عقده هایش گشوده گردد. بالاتر از آن ها ادعاهای خارق العاده او در دعوی مهدویت و قائمیت و سرانجام

نبوت تا اندازه ای ناشی از همان عقده ها و آرزوهای واپس زده شده روانی او بوده است.

درباره حکم او به ساختن بارگاه مجلل در خانه او با آن ویژگی هائی که مذکور افتاد، می توان گفت که از همین علت نشأت گرفته. یعنی به صورت «تصعید» بروز کرده است- تصعید در اصطلاح روانکاری فروید به ظهور عقده های واپس زده شده روانی گفته می شود که به صورت مختلف مانند هنر، شعر، عرفان و مظاهر دیگر ظاهر می شود.<sup>۱۷</sup>

### حکم باب به تحریم مسکرات

سید باب حرمت مسکرات را که در اسلام سابقه داشته هم چنان قبول کرد



<sup>۱۶</sup> ایضا، ص ۱۵۷.  
<sup>۱۷</sup> ایضا.

وعلاوه بر آن کشیدن تریاک و توتون و مصرف داروهای طبی را تحریم کرد! و درباب هفتم از واحد نهم بیان دراین باره چنین نوشته است:

« باب الثامن من واحد التاسع في حرمه الترياق والمسكرات والدوا مطلقا، ملخص این باب آن که، کل شووندون حب ازدون حق بوده و هست و کل شوون حب از حق بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دوا بر آن شود مطلقا حرام است تا آنکه مطهرکنی خود را از هر شیئی.»

بهاء الله هم این حکم باب را در صفحه ۶۵ کتاب اقدس تایید کرده است.

حکم باب به حلال بودن موسیقی و تراشیدن ریش

در دین اسلام که به کار بردن ظروف و طلا و نقره و تراشیدن موی ریش تحریم شده به حکم سید باب حلال شدند.

او در این باره گفته است:

خداوند عالم اذن فرموده پوشیدن لباس حریر هر نفسی را در هر شان و هم چنین در استعمال ذهب و فضه (طلا و نقره) تا آن که کل ناس در این جنت به آن چه سبب سکون قلب عباد است، برسند.

و در جای دیگر کتاب بیان نوشته است:

« الباب الثامن من واحد الثامن في جواز تبعيض العشر في الراس للبينين و اخذ شعر الوجه لقوته. ملخص این باب آن که اذن داده شده گذاشتن شعر راس (بلند نگاه داشتن موی سر) و اخذ آن از وجه (صورت) برای قوت آن، که بر صورت حسن ظاهر شود.<sup>۱۸</sup>»

## دستور باب به محو کتب دیگران

سید علی محمد باب به پیروان خود دستور داد کلیه کتاب ها و نوشته ها مگر آن چه درباره آئین باب نوشته شده باشند محو و نابود کنند.

او در باب ششم از واحد دوم کتاب بیان، دراین باره چنین دستور صادر کرده است:

« الباب السادس من الواحد الثاني في حكم محو الكتب الا ما انشئت و اوينشا في ذالك الامر.»

یعنی: باب ششم از واحد دوم از کتاب بیان درباره نابود کردن کتاب ها است، مگر کتاب هایی که من نوشته ام و یا، درباره آئین باب نوشته شده و می شود.

ولی بهاء الله، پس از باب، به قبح و اشتباه بودن این دستور پی برده و آن را در آئینش منسوخ کرد و چنین گفته است:

<sup>18</sup> سید علی محمد باب: بیان، باب نهم از واحد ششم.

« من حکم محو کتاب ها را، که در کتاب بیان نازل شده است، از شما (بهائیان) برداشتم و اذن دادم که همه کتاب ها را

بخوانید، به جز کتاب هائی که باعث مجادله شما با دیگران شود<sup>۱۹</sup> ».

### چگونگی گاه شماری در آئین باب و بهاء

یکی از نوآوری های سید باب در آئینش این است که، تقویم معمول و گاه شماری مرسوم و سنتی زمان خود را برهم زد و

تقویم و گاه شماری به گونه دیگری، که بر عدد به قول بایان مقدس «۱۹»

بنا شده است، بنیان نهاد:

بدین سان که مدت یکسال را به نوزده ماه و هر ماه را به نوزده روز تقسیم

کرد که مجموع روزهای آنها، ۳۶۱ روز می شود و آن پنج روز باقی مانده

پایان سال را که اضافه می آید و باعث کیسه می شود «ایام بهاء» قرار داده

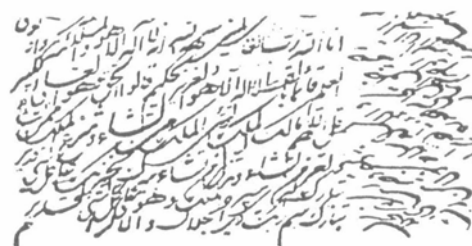
اند.

شاید سید باب، و یا پس از او بهاء الله و جانشینان او مبدا تاریخ دیگری

تعیین کرده اند که همان تاریخ قیام سید باب باشد، و آن واقعه را آغاز

قرار داده اند برای گاه شماری جدید خود، و تاریخ جدید را بنام «تاریخ

بدیع» خوانده اند- فی المثل اگر بخواهند برای چیزی تاریخ تعیین کنند،



«شهر البهاء، سنه ۱۰۳ بدیع»

می گویند:

« شهر البهاء، سنه ۱۰۳ بدیع »

بهاء الله هم این ترتیب گاه شماری را در آئینش پذیرفته است. ادوارد براون معتقد بوده است که باب و بهاء این نوع گاه شماری

را از زردشتیان اقتباس کرده اند.

وی در این باره چنین نوشته است:

...من، در کتاب سرگذشت مسافر، جلد دوم و صفحه ۴۱۴، و در مجله مجمع سلطنتی آسیائی در سال ۱۸۸۹ و در

صفحه ۹۲۹ آن، ذکر کرده ام که تقویم بهائیان با تقویم زردشتی ها شباهت زیاد دارد و تصور نمی کنم که این شباهت بر حسب

تصادف باشد بلکه اقتباساتی صورت گرفته است<sup>۲۰</sup>.

<sup>۱۹</sup> اقدس، ص ۴۵.

<sup>۲۰</sup> ادوارد براون: یکسال در میان ایرانیان. ج ۲، ص ۴۹۱.

## نام ماه های تقویم باب

باب و بهاء نام های ماه های تقویم را بدین قرار تعیین کرده اند:

۱- ماه بهاء ۲- ماه جلال ۳- ماه جمال ۴- ماه عظمت ۵- ماه نور ۶- ماه رحمت ۷- ماه کلمات ۸- ماه کمال

۹- ماه اسماء ۱۰- ماه عزت ۱۱- ماه مشیت ۱۲- ماه علم ۱۳- ماه قدرت ۱۴- ماه قول ۱۵- ماه سائل ۱۶- ماه

شریف ۱۷- ماه سلطان ۱۸- ماه ملک ۱۹- ماه علاء.

بهاء از راه تقلید و مانند سازی، این آیه قرآن را در نظر گرفته است که گفته است:

«ان عدة الشهور عند الله اثنتا عشر شهرا.....» این آیه را در اقدس، در شماره

ماه های سال در کتاب خدا (یعنی اقدس) نوزده ماه است. چنان که در بخش

سوم خواهیم گفت، هم باب و هم بهاء «ماه علاء» را ماه روزه داری قرار داده

اند و آن پنج روز اضافی «ایام بهاء» را، روزهای آزادی- روزهایی که محرمات

در ایام دیگر ممنوع هستند، در آن ها آزاد می شوند- و هم چنین بایان و

بهایان آن ایام را خیر و خیرات و رفتن بزیارت، اختصاص داده اند.

نام های روزهای هفته در تقویم آئین باب.

هم چنان بایان و بهائیان نام های روزهای هفته را بدین سان تغییر داده اند:

۱- روز جلال (به جای یکشنبه) ۲- روز جمال (به جای دوشنبه) ۳- روز کمال (به

جای سه شنبه) ۴- روز فضا (به جای چهارشنبه) ۵- روز عدل (به جای پنجشنبه) ۶- روز استجلال (به جای جمعه) ۷- روز استقلال (

به جای شنبه).

از میان روزهای سال بعضی مقدس، برخی تعطیل و جشن و چند روز هم عزاداری شمرده شده اند، که در بخش بعد به آن ها

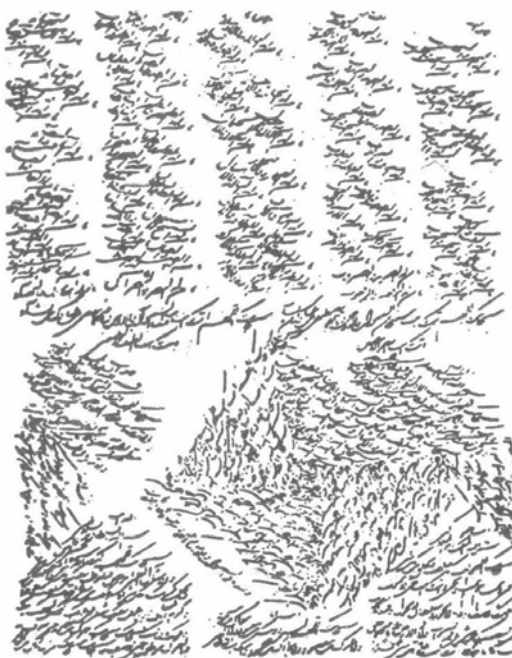
اشارت خواهیم کرد.

در پایان این مبحث باید اشاره کرد که هم سید باب و هم بهاء الله بیشتر مبانی آئین خود را از قرآن و احکام و اسلام مذهب

اسماعیلیه، تصوف، دین زردشت عقاید سیاسی و اجتماعی و اخلاقی فلاسفه قدیم یونان مانند ارسطو و به ویژه کتاب جمهوریت

افلاطون و فلاسفه جدید غرب و فرهنگ جدید غربی و کتب اخلاقی مسلمانان، مانند معراج السعاده ملا محمد نراقی اقتباس کرده، و

در کیفیت آن ها تغییراتی داده اند، که در بخش دیگر به چند مورد از این اقتباسات، اشارت خواهیم کرد.



در این جا تنها به یک مورد بسنده می کنیم، و آن مورد این است که سید باب احترام بسیاری به عناصر چهارگانه قدیم یعنی - آب، خاک، هوا و آتش قائل شده است؛ به طوری که خرید و فروش آن ها را حرام شمرده و در کتاب بیان در آن باره چنین نوشته است:

«...ثم الحادی من بعد العشر لا یبیعون عناصر الرباع و لا تشترون...»

یعنی، عناصر چهارگانه را مورد خرید و فروش قرار ندهید.

محقق است که احترام به این عناصر و تحریم خرید و فروش آن ها، از عقاید زردشتیان است.<sup>۲۱</sup>

## فصل هفتم - بخش دوم

### نوشتارهای باب

علی محمد شیرازی کتاب و نوشتارهای چندی به شرح زیر از خود باقی گذاشت:

۱- رسالۃ العبدیۃ فی فرائض الاسلامیه

۲- خطبۃ فی جده

۳- خطبۃ فی کنگان

۴- خطبۃ فی مصیبه الحسین

۵- خطبتان فی ابوشهر

۶- خطبۃ فی عید الفطر.

رساله های بالا که بیشتر جنبه و عنوان خطبه دارد محتوی دعا و مناجات است و در مواقع مختلف و مقاطع مختلف نوشته شده

است، مثلاً: خطبۃ فی مصیبه الحسین. مقالات مفصل تر علی محمد شیرازی عبارتست از:

۷- تفسیر سوره یوسف: باب این تفسیر را در همان اوائل ادعایش یعنی وقتی در شیراز به سر می برد نوشت. این سوره شامل بر

صد و ده قسمت است و هر قسمتی هم سوره خوانده می شود. سوره های مزبور همانند قرآن مجید و یا بهتر بگوئیم به تقلید از

قرآن نامگذاری شده، در واقع یک نوع اقتباس است.

<sup>21</sup> به نقل از منابع قبلی.

۸- تفسیر سوره کوثر: این مقاله هم از نظر ترکیب مانند سوره یوسف است و محتویات آن نظر و عقاید شخص باب را در مورد همان ادعایش منعکس می کند. این همان مقاله ای است که فرستادگان باب با خود به این شهر و آن شهر می بردند.

۹- تفسیر سوره العصر:

۱۰- رسالت نبوت خاصه: هنگامی که علی محمد شیرازی در اصفهان در خانه منوچهرخان گرجی والی اصفهان به سر می برده دست به نگارش رساله مزبور زد.

۱۱- کتاب قیوم الاسماء: این مقاله پر از غلط های فاحش و جملات نامفهوم است.

۱۲- فروغ ادلیه: این مقاله هم مانند چند مقاله اول خطابه و دعا است.

۱۳- اسماء کل شیء: باب کتاب بیان قطوری مشتمل بر ۱۹ قسمت دارد که اسماء کل شیء هم همانند آن کتاب تدوین نموده یعنی دارای ۱۹ واحد و هر واحد ۱۹ قسمت است.

۱۴- کتاب ادله سبعة: کتاب ادله سبعة را باب به دو زبان فارسی و عربی نوشت.

۱۵- کتاب الروح- کتاب الروح رساله ای است که فعلا در دسترس نیست و گویا باب در شیراز آن را نوشته باشد.

۱۶- کتاب بیان: بیان مهمترین کتابی است که باب نوشت. زندان چهریق، اوقات زیاد خط خوش افکار ماخلویائی همه دست به دست هم داد و بیان را آفرید. بهائیان می گویند: «بیان به باب نازل شده!!» بیان در مورد احکام و حدود مسلک بایه دورمی زند، وجه تسمیه آن از آیه ۳ سوره الرحمان و قرآن علمه البیان گرفته شده. بیان شامل بر ۱۹ واحد و هر واحد شامل ۹ اباب است بیان به زبان های فارسی و عربی منتشر شده است و باب در زمان حیاتش موفق شد ۱۱ واحد آن را در زندان بنویسد و ۸ باب دیگر آن را میرزا یحیی صبح ازل تکمیل کرده و یا به فرمایش بهائیان ۸ باب هم برازل نازل شده! نمونه هائی از این کتاب را در اینجا منعکس کرده ایم.

کتابهای باب را بهائیان جمع کرده اند چون در دسترس بودن چنین نوشتارهایی جز آبرو ریزی و برملا شدن محتویات پوچ این فرقه اثری ندارد:

سوارگاو نشوید و بر آن چیزی حمل نکنید، شیر خر نخورید... تخم مرغ را قبل از آنکه پخته شود. بر چیزی ننید چون محتویاتش ضایع می گردد. تمام کتب را مگر آنهایی را که راجع به امر بایگیری است از بین ببرید (بیان عربی ص ۴۹ بیان فارسی ص ۱۹۸)

با یک چنین محتویاتی بهائیان حق داشته اند کتاب های باب را جمع آوری کنند چون گذشته از پوچی و محمل بودن محتویات، کتاب سراسر دارای غلط های فاحش و ابتدائی عربی است که در بسیاری از موارد به طور کلی غیر قابل فهم است. علت دیگری هم

که بهائیان دست به جمع آوری و نابودی کتاب بیان زده اند آنست که محتویات قابل فهم آن با ادعاهای بهاء و فرقه بهائیت هماهنگی ندارد و آن چه را که بهاء و عبدالبهاء ادعا می کنند، تضعیف می کند؛ از این رو میرزا بهاء دستور جمع آوری نوشتارهای باب را صادر کرد. بنابراین تمام توقیعات و جمیع خطوط شخصی سید باب را درهرولایت و پیش هرکس که بود فوراً همه را جمع آوری کردند... سر این مطلب و جمع کتب و توقیعات این بود که، بهاء الله در آنها دقت کند تا بلکه برای او حاصل شود که وقتی خودش به پیامبری برخاست به همان سبک باب بتواند چیزی بگوید و آثار و خطوط بدیع باب، از بین برود و به جای آنها خط خود را جلوه نماید...<sup>۲۲</sup>

باب نوشته های بسیاری به فارسی و بیشتر به عربی به وجود آورده است، ولی بیشتر آنها از فصاحت و بلاغت دور حتی بیرون از قواعد علم لغت و پراز اغلاط است که بسیاری از آن دارای مفهوم و مقصودی نیستند. تنها حسن و هنر کم نظیر او خوشنویسی و تند نویسی وی بوده است. در اینجا نخست قسمت هائی از گفته های او، که پیروانش آنها را فصیح و بلیغ ترین موارد از گفته های سید باب شمرده اند، از تفسیر سوره کوثر نقل می کنیم:

« ربك السماوات و الارض لو اجتمع الجن و الانس على أن ياتو بمثل تلك الايات الذی نزلنا فی ذالک الكتاب باذن الله، لن یسطیعوه و لن یقدروا ولو كانوا على الارض لقادرون. قل ان قلوبهم میتة نجسة حیث یقروون کتاب الله ولا یخشعون. نل ان صنع الرب بنفسه یفصل بین صنع الناس، فویل لكم عما کنتم تفترون ولا تعقلون. قل اذا تابوا و انابوا ضربت علیهم الذلّة فی الحیات الدنیا بما کسب ایدیههم فی دین الله و ساء ما هم یحکمون. قل کلما قال الذین کفروا فی تلك الايات فاننی انا اقول کیف انتم تومنون بالقرآن و لا تعقلون... تلك الايات بینات من کتاب الله لقوم یوقنون. لقد نزلنا فی ذالک الكتاب کما انتم تریدون. و ما انتم بعد تستلون... واننی اناذا، انادی باذن الله فی جو العلماء و لیس ما نزل فی قلبی بداء القضاء. لعن الله الذین افتروا علی فی الامضاء. فهل من یبارزنی بآیات الرحمن و هل من مبارز زیبارزنی بهج بینات الانسان. و هل من صیفة یقوم معنی فی میدان الحرف به سیوف اهل البیان؟... ان هذا فتی عجیما قدر کب فی میدان الجدل. و یصع باعلی صوته و یقول فاین الموحدون من اهل الجمال؟ و این المنقطعون من اهل الجلال؟ و این الخاشعون من اهل المال؟ و این الخائفون من اهل القیل و القال؟ لاتخرجون من مساکنکم؟ لم تفرون الی سم الخیط من مخافتکم لم تدخلون بیت العنکبوت فی قلال الجبال»...

چنانکه دیده می شود: بیشتر این جملات، از آیات قرآن گرفته شده؛ و هم چنین از بعضی دعاهاى وارده در اسلام اقتباس شده و سبک ایراد آنها نیز، از قرآن تقلید شده است.

<sup>22</sup> اعتضاد السلطنه: فتنه باب، چاپ اول تهران و ص ۱۱۹ دکتر یوسف فضائی، بایگري، ص ۱۳۸.









بلند شد و ساطع گشت و امتناع کرد؛ ستایشی که روشن است و روشن کرد و دارای روشنائی شد، و برقی که دارای برق زدن و جدا شدن دارای اشتقاق و نازک شدن، و حقایق دارای احتقاق و گنجینه ای دارای پنهانی و پنهان کردنی...»<sup>۲۴</sup>

برکتها و نوشته های باب اظهارنظرهای زیادی شده است و چون این اواخرنوشته های متفاوتی در این زمینه منتشر شده که با مسئله بهائیت نیز سروکار پیدا می کند ما به یکی از نظرهایی که همزمان با زمان ظهور باب اظهار شده بسنده می کنیم. همانگونه که قبلا اشاره شد حاج محمد خان کرمانی خود از مدعیان سرسخت و رقیب باب به شمار می آمد منتهی با این تفاوت که وی نسبت به شخص باب از معلومات و سواد بهتری برخوردار بود، که در اینجا نظراو را در نوشته های باب منعکس می کنیم:

«...معلوم و معروف است که در چند سال قبل شخصی از اهل شیراز پیدا شد مسمی به میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز که قلیل تحصیلی کرده بود و از قرار مذکور فی الجمله ریاضتی کشیده بود و مردی از عرض طلاب بود و مثل بعضی طلاب خودبین، خود را در عالم خیال کرده و در همین خیال مبالغه کرده بود تا این که مالیخولیا او را به این راه واداشته بود که ادعای قطیبت و کمال کند و قومی از طلاب جهال هم به او ملحق شده و از اطراف به شیراز رفته بودند نه به قصد. اتفاقا او را دیدند و فی الجمله حسن ظنی به او پیدا کردند و چون او قومی از طلاب را بر گرد خود دیده از عدم ظرفیت در حد خود ننگجیده برادعا افزود و خرده خرده ادعای باییت برای امام غایب کرده و خود را نایب خاص امام قرار داد و آن طلاب جهله هم تمکین کردند و اصل این ادعا جهت طول زمان غیبت، مردم را به هیجان می آورد. پس بعضی مردم هم به حرکت درآمدند و اتباع او هم نام او را پنهان می کردند و به مردم می گفتند که اینک نایب خاص حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد و عدل را در عالم منتشر خواهد کرد و جهاد خواهد نمود، ولی نام او را بروز نمی دادند و به مقتضای الانسان حریص علی ما منع مردم حریص تر می شدند در طلب او، وانگهی اشرار و مفسدین چون بشنوند که جهاد خواهد کرد بسیار حریص می شوند. پس مردم مهبیای لقای او شدند و طالب ملاقات او شدند و آن جهال پرده از روی کاربرداشتند و نام او را بردند و مردم نزد او رفتند و چون این ادعای خام را کرده بود که نایب خاص است، خود را مفترض الطاعة قرار داده بود و می گفت اطاعت از او امر من واجب است و جمیع این امت باید مرا بشناسند و رو به من آیند و اعوان و انصار من باشند و چون خواست که با این ادعا چیزی تازه هم داشته باشد، بنا کرد عبارت ها بر سبک قرآن نوشتن و سوره یوسف را شرح کردن و صد و ده سوره ساخت برای شرح سوره یوسف که جمیع آن ها مزخرفات و اباطیل بود و جمیع کسانی که فی الجمله ربطی در عربیت و علم داشته باشند، می دانند که حرف های عامیانه مغلوط و مزخرفات به هم بافته است که اسباب مضحکه است و عوام عجم هم که نمی دانند و آن طلاب هم که خود اهل غرض بودند به دلیل آنکه چون آن مرد مهملات نامربوط می نوشت، آن مریدان اصلاح می کردند و به قدر عقول خود غلطهای آن را درست می کردند و مع ذلک خداوند او

<sup>24</sup> دکتر یوسف فضائی، شیعیگری، بایبگری ص ۱۴۳.

را رسوا کرده بود و مملو از غلط بود و اصلاح پذیر نبود. خلاصه در اول خودش نایب بود و کتابش هم شرح سوره یوسف. دید مردمی که به او گرویده اند احمقتر ازینند و از این بیشتر هم بارمی برند. خرده خرده از قرار نوشته های منسوب به او که در اطراف منتشر شده بود گفت من همان امام غائب منتظر شما هستم و از شکم مادر سر درآورده ام و به این شکل بروز کرده ام و اختیار با خود من است به هر شکل و به هر جا و هر طور که می خواهم بروز می کنم. حال خواسته ام که از شکم مادر سر بیرون کنم و عوام گوساله هم چون آن طلاب با غرض را دیدند که تسلیم می آورند و این نامربوطها را اصلاح و تحسین می کنند تصدیق کردند و چون مشکلاتی از او سوال می کردند که جوابی نداشت، در جواب آنها مهملات معما گونه می نوشت که هیچ از آن نفهمند و چون در عبارت غلط های بسیاری داشت و به او می گفتند می گفت عربی هفتاد قسم است و این هم یک قسم است و آن گوساله ها قبول می کردند و چون دید غلظهایش از عذر و اعتذار گذشت و مردم اعتراض می کنند، از قرار نوشتجات منتشره گفت من قطب روزگارم و همه عالم برگرد من می گردند و به اذن و اجازت من حرکت می کنند و جمیع حروف و کلمات آمدند، پیش من سجده کردند و من همه را مرخص کردم که هر یک دیگری را بدهد و خاصیت یکدیگر را ببخشند و «برو» معنی «بیا» را بدهد!.

## فصل هشتم

### وقایع بعد از کشته شدن باب

پس از کشته شدن باب به جز یک مورد که بدان خواهیم پرداخت حادثه مهمی رخ نداد، اما جریانات به علت سوء قصد به جان ناصرالدین شاه از طرف بایبان به خارج از ایران کشانیده شد که خود بحثی جداگانه دارد و در پی همین مطلب خواهد آمد.

#### حوادث نیریز

بعد از آن که باب را با آن شرحی که گذشت تیرباران کردند با سخت گیری هائی که دولت در این مورد به عمل آورد و با حساسیتی که بسیاری نسبت به این جریان یا بهتر بگوئیم علیه این جریان از خود نشان دادند کسی جرئت نکرد خود را بابتی بداند و یا اظهار نظر مثبتی در این باره بنماید چه این مسئله تا مدت ها حربه ای در دست افراد به خصوصی بود که از این راه تسویه حساب نمایند.

مع كونه صلوات الله عليه و آله من صلوات الله على من صلوات الله عليه  
 بهذه الصفة عبودية هذا الترتيب الوضوح والبرق لا يهاج  
 لأن الله لا يظلم أحداً ولا يظلمه أحداً بل هو العدل والحق والبر  
 مع الله صلوات الله عليه من بلاد بين البحرين وذي القرنين وكان  
 من شأنه أن لا يروى عنه هذه الحجة الكبري ان شاء الله تعالى  
 هذا الذي لا يروى عنه في كتابات وكتابات والادب  
 ينطق بك بلا شك ولا يكون قلبه من سادات عترة ائمة  
 بيت محمد و آل محمد من اول الانكار و لا بد من احد  
 اول الانصار و لفظ الله يروي مداه بعد ذلك لا يروى  
 حيث خبر من قلبك تلك لمة الغلبة فليس يتخذ  
 صدقة و مسائل سطوة و كنه منظره و مسائل عن احد  
 من بني المركان لا يروى عن الجواب في شيء بعد ذلك  
 ومن انك في جملة من روى في امره بعد ظهور ذلك الا ان يروى  
 ذلك الا في روى في البيت الذي داخل تحت لبيت الذي روى من  
 روى عنه صلوات الله عليه و آله حيث قال و قوله المن في الجاهل  
 في قوله لا يبين ان لا يروى في اول من روى من  
 من روى عنه صلوات الله عليه و آله و سلم في قوله المن في الجاهل

**خط سيد يحيى**

آنان مخالفین خود را با یک انگ «بایگری» به دردمی انداختند<sup>۲۵</sup>. با تمام این احوال یکی از پیروان باب به نام سید یحیی دارابی پسر بزرگ سید جعفر دارابی ملقب به کشف کشفی که از علماء مرتاض و فقها عامل بود دست به شورش خونینی زد.

در مورد لقب «سید یحیی» باید یاد آور شویم که پدر سید یحیی را کشف می گفتند ولی در اصل آنگونه که معروف بوده لقبش وحید است. همین منبع می گوید: این لقب را باب به او داد- وحید در حروف ابجد برابر با «یحیی» می باشد.

سید یحیی یا «وحید» یکی از خلفای باب بود پدرش به شیوه عرفا می

زیست، از کرامات دم می زد، احادیث تاویل می نمود و می گفت: «من در فلان سفر با خضر همسفر بودم و هفتاد بطن قرآن را کشف کردم»<sup>۲۶</sup>

اما علت اینکه علما معترض وی نمی شدند این بود که اولاً سید جعفر کهولت و شیخوخیت داشت و رفتار و کردارش از چارچوب شریعت خارج نمی شد. اما پسرش سید یحیی طبعی جاه طلب داشت او از خدمت پدرش بیرون آمد و راه دارالخلاف را در پیش گرفت و در صف دولتیان درآمد و مدتی در این لباس زیست تا اینکه به باب پیوست. سید یحیی هنگام سروصدای باب در دربار محمد شاه به خدمتگزاری مشغول بوده و چون جارو جنجال و تنش ناشی از ادعای باب به دربار رسید محمد شاه قاجار سید یحیی را که از افراد مورد اطمینان دربار بوده جهت بررسی واقعه روانه شیراز کرد ۱۲۶۰-هجری برای آن که در راه به وی بد نگذرد اسبی رهوار هم به وی پیشکش کرد. سید یحیی به جای تحقیق، جذب باب شد و به وی گروید و به جای خدمت به سلطان خدمت به باب را ترجیح داد و روانه نواحی اصفهان، لرستان، یزد، تهران، خراسان و قزوین گردید و برای دیدار باب به ماکو رفت<sup>۲۷</sup> سید یحیی بار دیگر به دارالخلافه برگشت=۱۲۶۵هجری=اما سردی و بی مهری درباریان وی را از آن مکان گریزان نمود و لاجرم راهی یزد شد. سید یحیی در یزد شروع به دعوت از مردم نمود اما چون در آنجا هم تیرش به سنگ خورد یزد را به قصد شیراز ترک گفت و به فسا رفت. مردم فسا جریان کار سید یحیی را به حاکم شیراز نصیرالملک میرزا فضل الله علی آبادی خبر دادند. نصیرالملک نامه ای به سید یحیی دارابی نوشت او را از این کار منع کرد و از وی خواست خود را به شیراز رساند. سید

<sup>25</sup> نگاه کنید به «شاه ذوالقرنین و خاطرات ملیچک» نوشته بهرام افراسیابی.

<sup>26</sup> اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۷۴.

<sup>27</sup> نبیل زرنندی ۳۶۹-۳۷۶ و نقطه الکاف ۲۳۲-۲۲۴

یحیی در جواب نامه حاکم فارس نوشت این موضوع حقیقت ندارد و منکر جریان شد و متذکر گردید که به زودی به شیراز می آیم. اما برخلاف انتظار نصیرالملک، از سید یحیی خبری نشد و خبر رسید که پانصد تن به دور او گرد آمده اند و احتمال شورش می رود. نصیرالملک فرستاده دیگری به نزد سید یحیی فرستاد اما سید یحیی در آن هنگام عازم نیریز بود و به مامور حاکم فارس وقعی ننهاد. مردم نیریز از آمدن سید یحیی خوشحال شدند و عده ای به او ملحق گشتند.

سید یحیی همراه با سیصد مرد جنگی در خرابه ای در حوالی نیریز سنگر گرفت و به ساختن استحکامات پرداخت. نصیرالملک باز زبان نصیحت و مدارا گشود و از او خواست از راهی که در پیش گرفته دست بردارد. سید یحیی نوشت:

جماعتی دست به نافرمانی زده اند و ممکن است در صورت رها کردن آنان پیامد ناخوشایندی به همراه داشته باشد، من نمی توانم آنان را به حال خود بگذارم چه شورش و فتنه حتمی است، اگر ممکن است چند آدم بفرستید تا مرا سالم به شیراز آورند.

به مجرد اینکه فرستاده نصیرالملک عازم شیراز شد سید یحیی همان شب خود را مهیای نبرد کرد و دستور داد سوارانش فریاد و صیحه زنان - به شیوه بایان قلعه طبرسی - با شمشیرهای برهنه به نیریز حمله برند. آنان زین العابدین خان - حاکم نیریز - را کشتند ولی برادرش علی عسکرخان توانست جان سالم از مهلکه به دربرد. بایان اموال زین العابدین خان را به غارت بردند.<sup>۲۸</sup> توضیح این که در تاریخ نبیل زرنندی ترجمه عربی ص ۳۸۳ آمده است که علی عسکرخان نیز به هلاکت رسید) مردم نیریز چون این شجاعت و تهور را دیدند به سید یحیی پیوستند.

اقدامات یحیی دارابی در زمانی صورت گرفت که رعایای نیریز از «حاجی زین العابدین خان بن محمد حسین خان نیریزی» حاکم آن شهر دل خونی داشتند و او را از نیریز بیرون کرده بودند، و به علت خوف و وحشت از پیامد کارشان به دنبال موضع محکمی می گشتند. حضور سید یحیی و سابقه وی این خواست نیریزیان را برآورد نمود و آنان مقدمش را گرامی داشتند. سید یحیی هم که خود در پی چنین موقعیت مناسبی می گشت شرائط را مطلوب یافت و دردل به شانس خود آفرین گفت؛ او فتوی داد که علی اصغر خان برادر مهتر حاجی زین العابدین را نیز از میان بردارند.<sup>۲۹</sup>

این واقعه که به گوش « نصره الدوله فیروز میرزا» صاحب اختیار رسید فوراً فرمان داد لشکری مجهز به وسائل جنگی از قبیل توپ و قورخانه برای سرکوبی سید یحیی رهسپار نیریز شود، سید یحیی هم از این جریان مطلع شد و درپای قلعه در انتظار رسیدن لشکریان نصره الدوله با شمشیرهای برهنه به حالت آماده باش درآمد. سید یحیی بنا به شیوه تمام بزرگان بایان دست به غلوزد و گفت:

<sup>28</sup> اعتضاد السلطنه، فتنه باب، ص ۷۷  
<sup>29</sup> فارسنامه ناصری، علی اصغر خان

- خاطر جمع باشید که از لشکر کاری ساخته نیست و توپ و تفنگ به سوی ما نخواهد آمد چون تمام توپ ها و تفنگ ها به فرمان من می باشد!

سید یحیی در همین سخن بود که توپی به چادرش خورد و آنرا فرو ریخت و یک نفر را هم به هلاکت رسانید سید یحیی بازم دست از شیادی برداشت و کلماتی بر کاغذ نوشت و به گردن یارانش انداخت و گفت:

- با این ادعیه و اوراد شماها درامانید و از بلاهای زمینی و آسمانی ایمن می باشید.

پس از این شعبده بازی سیمصد نفر از آن مردم ساده برای شبیخون و حمله آماده شدند و صیحه زنان به سوی دشمن حمله کردند و سرکرده لشکر فارس را مصطفی قلی خان به عهده داشت، او با فرمان « آتش » به یکباره صد و پنجاه تن از پیروان باب را با همان دعای ضد گلوله به خاک هلاک افکند. دیگران با دیدن این منظره به سادگی خویش و فریب سید یحیی پی بردند و از او برگشتند. بعد از سه روز سید یحیی که دیگر در تعداد کم اطرافیانش ایمانی نیافت با پای خود به منزل مصطفی قلی خان رفت. مصطفی قلی خان به سید یحیی پیشنهاد نمود.

- بهتر آن است که امشب به خانه ای که در شهر نیریز داری تا مردم نیز تو را ببینند و فتنه کاملاً خاموش شود.

سید یحیی پذیرفت و با یک نفر از ماموران مصطفی خان راهی خانه خود در نیریز شد، اما در بین راه چشم پسران عسکر خان که به وی افتاد مهلتش ندادند، همگی بر سر او ریختند و وی را تکه تکه کردند.

نه ماه بعد از این حادثه بایان دست به اقدام دیگری علیه ناصرالدین شاه زدند. آنان بعد از قلع و قمع شدن مدتی ساکت نشستند اما این ظاهر قضیه بود. آنان که نمی توانستند علناً فعالیت کنند در این جریان دست به تشکیلات سری زدند. در تهران انجمنی به ریاست سلیمان خان پسر یحیی خان انجمن بایان طی نشستنی تصمیم گرفت شاه را ترور کند. در این طرح تمام جزئیات کار اعم از محل ترور، زمان، نوع اسلحه و دیگر کارها طبق نقشه پیش بینی شد. افرادی که برای این کار انتخاب شدند دو نفر به نام های محمد صادق و دیگری که نامش مورد اختلاف است، بودند. ناصرالدین شاه عادت داشت که در دامنه بلندیهای شمیران به گردش و تفریح و شکار بپردازد و همواره بین نیاوران و شمیران برای این منظور در رفت و آمد بود: مستخدمین قصر هم به نحوی اطلاعاتی در اختیار انجمن بایان قرار دادند که چه زمانی ناصرالدین شاه به شکار می رود. روز سنه ۲۸شوال سال ۱۲۶۸- هجری طبق برنامه پیش بینی شده شاه عازم شکار می شود:

...چنانکه عادت شاه بود یکی و تنها طی مسافت می کرد و همین که در میان کشتزار و بیشه به محل اختفاء آنها نزدیک شد، ناگاه آن دو نفر از کمیگه خارج شدند و به شکل شاکیان و دادخواهان در وسط راه صدای داد و فریاد را بلند کردند و گفتند:



- پادشاه به داد ما برس به فریاد ما برس! کارمندان دولت وفرمانداران حکومت به ما ظلم می کنند، شکایت ما طولانی است، شرح حال خودمان را در این ورقه نوشته و تمنا داریم؛ عریضه ما را ملاحظه فرموده سپس اگر دست تعدی و تجاوز آن ها را از سر ما کوتاه کردید، پس به مقتضای عدالت خود رفتار نمودید و گرنه ما در هر حال از فضل و مرحمت شما سپاسگزار می باشیم.

شاه اسب خود را نگاه داشت و شکایت نامه آنها را طلب کرد پس یکنفر آنها دست در جیب برد و با سرعتی مانند برق طپانچه ای از جیبش بیرون آورد و بی درنگ به سوی شاه آتش کرد. رفیقش نیز با خنجر به طرف شاه حمله کرد.

شاه فوراً بازویش را گرفت و شروع به دفاع از خود کرد. در این هنگام گرد و غبار مستحفظین شاه بلند شد زیرا صدای طپانچه را شنیده و اسب ها را نهیب دادند تا به حمل حادثه رسیدند و مشاهده کردند که شاه به دفاع از حملات غافلگیرانه مشغول است و نزدیک است که آنها را بکشد. اول کسی که خود را به شاه رسانید و از کشته شدن شاه جلوگیری به عمل آورد محمد مهدی تبریزی رئیس مشق شاه بود.

وی همین که فرا رسید با شمشیر کوتاه دودمی به نام قمه ضربتی بر بازوی نفر اول وارد نمود که دو نیم شد و ضربت دیگری بر شکمش زد که شکمش را درید و بعد از آن به رفیقش پرداخت. او را هم بر زمین کوبید، آنگاه نظامیان و پاسبانان فرا رسیدند و فرد دوم را مجروح گرفتند و چون هنوز رمقی از حیات در او بود او را استنطاق نمودند و روسای جمعیت ترور را از او کشف کردند. آنها پس از آن که کار او را نیز خاتمه دادند شاه را به قصر آوردند ولی هنوز نمی دانستند که شاه زخم برداشته است. وقتی شاه لباس دیگری خواست آنگاه معلوم شد که شاه از زیر بغل و شانه و طرف دنده ها تیر برداشته که چندان خطرناک نبود. این خبر زود به مرکز رسید که شاه کشته شده است. ناگاه مردم تهران از شنیدن آن به هیجان آمدند و گوئی قیامت آنها برپا گشته است. آن روز، روز اجتماع عمومی شد، مردم بازارها و مغازه ها را بستند، و مسلح شدند.

صدراعظم چنین رای داد که شاهنشاه برای آرامش مردم سوار گردد و در خیابانها و معابر عمومی شهر گردش کند تا مردم بدانند که پادشاه قرین صحت و سلامت می باشد.

اعتضادالسلطنه در این مورد می نویسد:

بر خلاف انتظار، شاه بنا بر صوابدید صدراعظم از قصر نیاوران به شهر مراجعت و هنگام ورود در حالی که بر اسب قهوه ای رنگ خویش سوار بود از مشهورترین خیابانهای شهر عبور کرد. آنگاه وحشت مردم به واسطه رویت شاه فرونشست. پس شاه به قصر خود رفته، به معالجه و مداوا پرداخت.

بعد از این جریان مجلس عمومی که جمیع طبقات مردم در آن شرکت داشتند برقرار شد و مقرر گردید که تمام بایبها را نابود کنند و برای شناختن آنها از دفتری که در خانه سلیمان خان پیدا کرده بودند، استفاده کردند. این دفتر را یکی از افراد باند ترور شاه که دستگیر شده بود، افشاء کرد. پس از این واقعه فرمانی صادر شد که تمام بایبان را دستگیر کنند، آنها را دستگیر کردند و دسته دسته و تک تک آوردند و زندانی کردند، آنها را دستگیر کردند تا صورتی را که داشتند تکمیل شد.

چون این کار صورت گرفت آنها را بر طبقات و اصناف مردم از امرا، وزرا، علما، تجار، نظامیان، و صاحبان حرف و صنایع تقسیم نمود و هر صنفی هر قدر از بایی قسمت شده بود، گرفته و پس از اهانتها و عذابیهای بد و گوناگون، آنها را در شهر گردانیده و اعدام کردند. و همچنین بود حال آنان در سایر بلاد ایران، که شرح سلیمان خان گفتنی است: وقتی سلیمان خان را آوردند بدنش را با نیش خنجر سوراخ سوراخ کردند، در هر سوراخی شمعی روشن نصب، و صورتش را با دوده سیاه و در بازار گردانیدند. شگفت آنکه روحیه او همچنان قوی و محکم بود. آنگاه او را دو شقه و هر شقه ای را بر دروازه ای از دروازه های شهر آویختند - عملی که در کمتر جایی در جهان نظیرش اتفاق می افتد - سلیمان خان مذکور برادر همان فرخ خانی است که در حادثه زنجان (چنانچه سابقا گذشت) بایبان جدش را قطعه قطعه و به آتش سوزانیدند. (یک برادر را بایبان شمع سوز و برادر دیگر را شاهیان به همان روز افکندند)

در آن وقت دو هفته شهر تهران در حال انقلاب و اضطراب مستمر بود و در این حادثه قریب به چهار صد نفر از بایبان کشته و ده ها نفر که حقیقتاً بایی نبودند و دشمنانشان آنها را متهم به بایبگری کرده بودند به آنها ملحق شدند. به همین جهت بعد از این واقعه دیگر برای بایی گری پایه ای برقرار نشد.<sup>30</sup>

## توطئه بایبان برای کشتن امیر کبیر

امیر کبیر شورش بایبان را سرکوب کرد، اگرچه آنان نهانی فعالیت داشتند اما به آن درجه از قدرت نرسیده بودند که بتوانند نظم عمومی را مختل کنند و دولت را به دردمر بیاندازند. تا زمانیکه بایبان درخفا فعالیت می کردند کسی آن چنان مزاحمتی برایشان ایجاد نمی کرد اما وقتی که اقدامات ضد دولتی شان برملا شد رفتار دولت شکل دیگری به خود گرفت یعنی بنا شد بایبان را از ایران اخراج نمایند، همین اخراج پایه روند و حرکت بعدی این فرقه را بنا نهاد و سران آن دستخوش سلسله ماجراهائی گشتند که محو اصلی بحث این بخش از کتاب است. حال قبل از پرداختن به این موضوع به حوادثی که منجر به بیرون کردن بایبان از ایران شد می پردازیم.

<sup>30</sup> فارسنامه ناصری، علی اصغر خان.



امام جمعه را اولاً به قتل آورده، پس از آن با ذکر «یا صاحب الزمان» به ارک ریزند و فسادى برپا نموده، نسبت به شاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبى کنند. و از جمله روسای این طایفه ملا شیخعلی است و خود را حضرت عظیم لقب داده، و فى الحقیقه رئیس بایه را دارالخلافه اوست، و در چند روز لباسى درآمده که مردم او را نشانند، و هفته ای بیش درخانه توقف نمى کند و ام الفساد این طایفه است. و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشى کاشانى است و دیگر میرزا عبدالرحیم برادر ملا محمد تقى هروى که هر دو از روسای بایه هستند الان در حمایت علیقلی میرزا هستند. اگر آنها گرفته شوند این فتنه برپا نخواهد شد.

پس از خواندن روزنامه به فکر فرو شدم. امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت: «شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید. گرفتار اعتقاد شما فساد باشد، ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید». جواب گفتم: «به حمد الله تعالى شکر حضرت رب العزه را با اعتقاد درست بوده و خواهم بود.

براین آدم هم بر این بگذرم  
ثناگوی پیغمبر حیدرم

و با این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم. چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ایران و اتابک اعظم هستید، در چهارده سال قبل که منصب مستوفى نظام از آذربایجان به تهران آمدید، به سبب مضاشرت من با میرزا نظرعلی حکیم باشى، و مصاحبت با شما و جمع دیگر با او که از آنجمله محمد صادق خان گروسی و عزیزخان مکرى که حال آجودان باشى است و میرزا محمد تبریزی و فروغی و ملا بهرام و درویش عبدالرحیم، به اندازه ای حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انوار را با وجود صغرسن از من می دید که مرا به دعوى و حماقت تصور نموده و مورد سخریه و استهزا بودم. چون تنها هستید و ننگی در شان اتابکی پیدا نمى شود، اگر فراموش کرده اید شرحی از روزرمضان خانیاباد و قرمه به و توبیخ خود را بیان کنم شاید فراموش فرموده باشید.» تبسم کرده گفتم: لازم نیست، از مطلب بگوئید، وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند.

گفتم: تفصیل این سه نفر بدون زیاد و نقصان این است: اقا میرزا احمد حکیم باشى طیب حاذق و با امانت و معالج مهد علیا و ستر کبری، از نجباء و علماء کاشان بوده پدرش ملا رضا معروف به کبابی است، و مادرش بنات اعمام حاجی پشت مشهدی است. به ذات پاک الهی و به نمک اعلیحضرت ابداء قضیه باب و بابی مسموع نشده، اما از میرزا عبدالرحیم هروى گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده اما شیخعلی به ذات پاک احدیت نه او را می شناسم و نه می دانم مقصود او چیست.

چون کلام به پایان آمد به من سخت نگریست. به قول عرب نظر الی نظره گفتم: خوب جواب نگفتید. این مفتش و گماشته من دروغ نمى گوید و سخنی نسنجیده نمى نگارد. من با همه اخلاص و ملاحظه از مهدعلیا این سه تن را از شما خواهم خواست. این بگفت و به پا خاست.

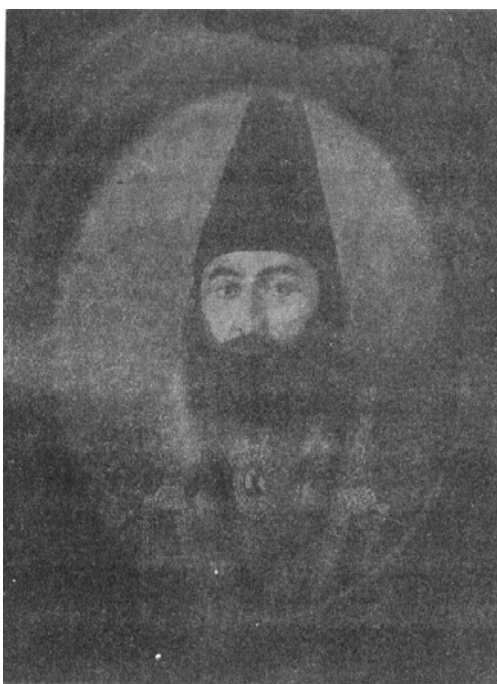
هرچند دربین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست، جوابی نداد. درحین وداع گفت: یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می خواهم.

لابد با کمال تحیر و تفکر به خانه آمده در فکر رفتم. باز آن شب را با محنت و تعب به سر می بردم. پاسی از شب گذشته بیشترک یا کمتر، باز رقعہ ای از امیرکبیر رسید که: در تمام امر معهود تعجیل کنید. بازبر وهم افزود علی الصبح به صحن آمده متحیرانه نشسته، میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سوال کرد. شرح حال و سوال و جواب را با امیر در میان آورده، گفت: باکی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بایه است و در دارالخلافة داعی باب است. اسمش ملا شیخ علی وهر روز لقبی بر خود می گذارد و هفته ای ملبس به لباسی می شود چندی در همسایگی شما بود الان معلوم نیست در کجا منزل دارد. ولی میرزا عبدالرحیم از جا و مکان او مستحضر است.

در آن حین میرزا عبدالرحیم با عبا و عمامه پیدا شد. خواست پیش آید او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته، چون فرود آمد و لحظه ای با دیباچه نگار گفت و شنود کرد. حکم به حبس و قید میرزا عبدالرحیم داد. اولاً با کمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملا شیخعلی سوال کرده، جواب مقید مسموع نشد. سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. با دیباچه نگار مشاوره نموده، او حیلہ ای انگیخت و خدعه ای به کار برد. کاغذی شبیه به خط میرزا عبدالرحیم به میرزا سید محمد اصفحانی که در مدرسه دارالشفای منزل داشت و یکی از بزرگان بایه بود، نوشت به این مضمون که: مدتی خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد؟ میرزا سید محمد جواب نوشته که: از این سوال شما تعجب نمودم که روز قبل به اتفاق شما در خانه میرزا محمد

نایب چاپارخانه در محله سنگلج رفته در آنجا تشریف دارند.

چو این نامه افتاد در دست من به گردن گراینده شد شست من فی الفور شرح حال را به امیرکبیر عرضه داشته، جوابی در کمال ادب و معذرت نوشته، از تقصیر میرزا احمد حکیم باشی گذشته اتمام عمل را خواش نمود. نزدیک به سه ساعت به غروب مانده، دیباچه نگار را با بیست نفر روانه منزل ملا شیخ علی نموده، در بین راه شخصی را دیدند بر یابوئی نشسته. دیباچه نگار به همراهان امر کرد که این مرد را گرفته نزد من آورند. و خود به خانه میرزا محمد رفته اثری از ملا شیخعلی ظاهر نشد. دروب بیوت را مقفل نمودند. حکایت را به او اظهار داشته گفت: این شخص مقید محمد حسین ترک است و از خلفای ملا شیخعلی است.



امیرکبیر برخوردار قاطعانه با باب و باییت نمود

من او را خواسته توی بازو و توی جبه و توی بار او را تفحص کرده، کتابی چند از مزخرفات باب و یک پوستین کابلی و یک جفت کفش ساگری و قدری مسینه آلات بود. هر چند از احوال ملا شیخعلی سوال کردم جوابی نداد. بالاخره او را قدری صدمه زد که بیم هلاکت بود، باز ثمری نبخشید. لابد چند سوار به اطراف فرستاده از آن جمله به داروغه زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) نیز نوشته، اثری نشد. در آن شب شخص مراغه ای کاغذی از ملا محمد علی زنجانی برای شیخعلی آورده، او را نیز گرفته نزد من آورد. حبس نموده، وقایع به امیر نظام گفته شد.

از این داروگیر رشته جمعیت بایه گسیخته گشت. و جمعی دیگر را نیز گرفته به حکم شاهنشاه و صواب دید امیر نظام در میدان ارک حکم به قتل بایه شد. از آن جمله میرزا عبدالرحیم و محمد حسین ترک و قاصد مراغه ای را نیز از من خواسته هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلی نمودم. خود نیز به منزل امیر نظام رفته زبان به شفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد. و نیز حضور همایون شفاعت کرده حکم به حبس موبد شد. قاصد مراغه ای را نیز میرزا علی خان که در آن وقت حاجب الدوله بود شفاعت کرده، گنااهش عفو شد. ولی محمد حسین ترک با سایر بایه به قتل آمد...».



## فصل نهم

### بایگری بعد از باب

#### من یظره الله



علی محمد شیرازی ظهورخویش را همپایه ظهوردیگر پیامبران مانند حضرت موسی حضرت عیسی و حضرت محمد(ص) می دانست. وی براین عقیده بود که با ظهورش «دین» تازه ای به نام «بیان» شکل گرفته و متولد شده است. باب در بیان فارسی با توجه به مطلب مزبور چنین نظر می هد:

( الواحد الثانی فی بیان القیمة)...مراد از یوم قیامت ظهور شجره حقیقت است و دیده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوما امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد آنچه عندالله و عندعرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهورشجره حقیقت درهرزمان به هر اسم الی حین غروب آن قیامت است، مثلا از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی».

#### «حضرت ثمره» میرزایحیی صبح ازل

بنابراین نظریه علی محمد شیرازی می پنداشت که هر ظهوری قیامت ظهورپیشین است و شیء تا به مقام کمال نرسد قیامتش نمی رسد. وی در ادامه این نظریه را ارائه می دهد که: قیامت دیانت یهود که همانا بلوغ و کمال دیانت یهود یعنی، همان ظهور عیسی می باشد و قیامت و کمال «دین عیسی» در ظهور محمد(ص) است و قیامت و کمال محمد(ص) به اصطلاح خود او در ظهور علی محمد شیرازی «یا صاحب بیان» است، و قیامت و کمال دین بیان به برداشت علی محمد شیرازی در ظهور من یظره الله می باشد. ادوارد براون که مطالعه جامعی در مورد این فرقه دارد می گوید:

«در کمال وضوح چنین برمی آید که باب خود و «یظره الله» رادو ظهور مستقل همپایه ظهورات پیشین «می

شمارد»<sup>۳۱</sup>

از این نوشته این گونه برداشت می شود که اهل بیان باید در انتظار ظهور «من یظره الله» باشند و به مجرد دیدن وی سراطاعت فرود آورند.

<sup>31</sup> ص ۲۳ مقدمه ادوارد براون، کتاب «نقطة الکاف»



علی محمد شیرازی تاریخی هم برای این پدیده بعد از خودش تعیین کرد. وی به طور صریح در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی این موعد را چنین پیش بینی می کنند:

«اگر در عدد غیث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند. واگر الی مستغاث» رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آنکه مبدل به نور گردد»

غیث در حروف اجد معادل ۱۵۱۱ بعد از ظهور باب است و با حروف مستغاث=۲۰۰۱ پس از ظهور بیان می شود، در جای دیگر (باب ۱۳ از واحد سوم بیان) موعد ظهور من یظهره الله را دوهزار سال پس از فوت خویش بر آورده نموده است می خوانیم:

من یظهره الله، احق است که کلهشی به کلهشی از نفس کلهشی. وما سوای او ماک هستند. واوست قائم به نفس خود بالله و کلهشی قائم به او است. باب اول جنت واسم اعظم ظاهر به اولویت است فضل کل امکان از شیخ جود اوست، مبدا اسناء و صفات الهی است.



چندی پس از مرگ علی محمد شیرازی بر سر مسئله جانشینی و «من یظهره الله» اختلافات زیادی روی داد به طوری که بایان قصد جان یکدیگر کرده و به جان هم افتادند. انشعاب و چند دستگی از آن پس همواره زیاد شد اما این جریان در ابتدا به علل مختلف سیری بطئی داشت چون پس از قلع و قمع بایان افراد این فرقه فرصت نداشتند تشکیلات منظمی تشکیل دهند و تشکل پیدا کنند. و چون باب قبل از فوت یعنی یکسال پیش از تیرباران شدن جانشینی برای خود انتخاب کرد و موقعیت او را هم مستند مسجل نموده بود بایان در ابتدا هیچ گونه اعتراض نداشتند و کسی هم در پی غصب قدرت نبود، اما

گذشت زمان این روند را تغییر داد و مسائل به گونه ای دیگر خود را نشان داد.

### صبح ازل اولین جانشین باب

تقریباً یکسال قبل از تیرباران، باب لوحه ای برای یکی از بایان به نام میرزا یحیی فرستاد که مبنی بر جانشینی وی بعد از باب بود. میرزا یحیی پسر میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ مازندرانی نوری است. پدر میرزا یحیی مستخدم دولت و در آخر مامور مالیه مازندران شد که در اصطلاح دیوانی های ایران او را مستوفی می نامیدند. میرزا عباس دارای هفت پسر بود: میرزا محمد حسن،

میرزا حسینعلی، میرزا موسی - که بایان به او کلیم خطاب می کنند - میرزا تقی پریشان، میرزا رضا قلی طیب، میرزا یحیی که از جانب باب صبح ازل لقب گرفت و بالاخره میرزا محمد قلی است. برادران دوم، ششم و هفتم یعنی میرزا حسینعلی - بهاء الله - میرزا یحیی و میرزا محمد قلی از یک مادرند. میرزا یحیی و حسینعلی در تهران نزد خانواده بزرگ شدند و مبادی علوم را نزد آنان فرا گرفتند. این دونزد پدرشان از احترام و محبت خاصی برخوردار بودند چون میرزا عباس مادرشان را گرامی می داشت. میرزا حسینعلی - بعدا بهاء الله را مبلغین تصوف جذب کردند و او با آنان به حشر و نشر پرداخت و همواره در کتابهایشان غور می کرد، میرزا یحیی هم همین شیوه را در پیش گرفت. این دو برادر به دعوت ملا عبدالکریم قزوینی بایی شدند - گفته می شود هنگامی که این دو نفر را به آذربایجان می بردند در بین راه قم و قزوین با پرداختن رشوه به محافظین باب با او ملاقات کردند، این دیدار در همه جا ذکر شده است.



میرزا حسینعلی بهاء (بهاء الله) پایه گذار فرقه بهائی

میرزا حسینعلی ابتدا در تهران سپس در مازندران در قصبه نور - زادگاهش - شروع به دعوت از مردم به سوی باب کرد. او از این شهر به آن شهر تبلیغ را ادامه داد تا به شهرساری رسید، از آنجا به بابل با قافله به تهران برگشت. این جریان در زمان سلطنت محمد شاه - پدر ناصرالدین شاه - صورت گرفت.

بعد از درگذشت محمد شاه و استقرار ناصرالدین شاه - همانگونه که اشاره شد، بایان در پی شورش که در اینجا و آنجا به پا کردند و قصد جان شاه را نمودند و یکنفر بایی به نام محمد صادق همراه با دوستش در مجاورت قصرشاهی واقع در نیاوران شمیران به شاه حمله کردند، در طول این مدت میرزا یحیی و میرزا حسینعلی

در ده افجه نزدیک قصر بهاری شاه به سر می بردند. میرزا یحیی که در این مقطع جانشین باب محسوب می شد موقعیتی خاص داشت چون اولاً بنا به نوشته ومهر و دستخط باب که عین آن به نظرمی سد رهبریت بهائیان را برعهده داشت بنابراین برای بایان شخص مهمی به شمار می رفت ثانیاً به علت سن کم هنوز آن چنان راه و چاه را نمی دانست و برادر بزرگترش میرزا حسینعلی به عنوان وکیل و پیشکار وی کارها را انجام می داد.

با این حساب باید خط بطلان بر ادعای بهاء الله (میرزا حسینعلی) کشید چون او ادعای خود را بر موجودیت و اظهارات باب بنا نهاد، در حالی که باب می گوید هزار و چند سال دیگر طرف می آید نه بلافاصله!!

میرزا یحیی هنگام جانشینی کمتر از بیست سال داشت، پیروان میرزا یحیی یا صبح ازل را ازلی می گویند. به هر حال طبق وصیت باب میرزا بهاء وکیل میرزا یحیی شد و اولین کاری که کرد او را از انظار، پنهان داشت تا به وی گزند نرسد، سپس میرزا حسینعلی به انجام وصیت باب پرداخت. بایان هم فقط از طریق میرزا حسینعلی با میرزا یحیی تماس و ارتباط پیدا می کردند. قبل از سوء قصد به جان ناصرالدین شاه میرزا حسینعلی برادرش را به شکل درویش، در آورد، کساء وصله داری بر تنش نمود، کلاه درازی بر سر و چماق و کشکول درویش بردست به طور ناشناس روانه گیلان کرد.

بایان نیز بر این عمل صحنه می گذارند:

صحت این قضیه را بهائیان تصدیق دارند ولی این کار حمل بر مصلحت نموده بر صحت عمل او بدین وجه احتجاج می کنند که استخلاف میرزا یحیی و کناره گیری از کار او، پنهان شدن وی از انظار و نیابت بهاء از او مخاطبه و مکاتبه تمام اینها سیاست و تدبیر بهاء بود تا از ضرر خویش جلوگیری نماید زیرا وی خودش جانشین باب و صاحب امر و نهی بوده، او همان کسی است که باب به ظهورش بشارت داد بلکه او بوده است که باب را تربیت کرده و او بوده است باب را به رسالت مبعوث نموده تا عالم را به ظهور جمال قدم و علة العلل بشارت دهد و از این جهت گفته است: «کی او را تربیت می نمود؟» یعنی که بود آن که باب را می کرد؟ چنانکه تفصیل آن در یکی از کتب آنها موسوم به کتاب سیاح است نوشته شده است. این کتاب را فرد مورد اعتماد بایان نوشته، هرچه دلش می خواسته در آن درج نموده و آنرا به سیاح مجهولی که هیچ اسم و رسمی از او نیست نسبت داده است تا غرضی که در نفس او بوده است، انجام شود. چنانچه عادت بایان در بیشتر کتبشان مانند کتاب رجم الشیطان و غیره چنین می باشد در کتاب مذکور صفحه ۸۸ و ۸۹ مقاله ای نوشته است که متن فارسی آن این است:

بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه، رجوع به طهران نمود (یعنی بهاء) و در سر مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاء الله در تهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل با ملا عبدالکریم درین خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرس حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام (یعنی میرزا تقی خان اتابک و صدراعظم) باب و بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدانه اند پس چاره ای باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاء الله محفوظ بماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخصی خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال به نام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند باری به تأیید و تعلیم بهاء الله او را مشهور

ودرلسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و چون مخابرات سریه در میان بود این رای باب را پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او درالسن افواه بود و این تدبیرعظیم تاثیرعجیب کرد که بهاء الله باوجود آن که معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند، این پرده سبب شد که کسی ازخارج تفرس ننمود و بخیال تعرض نیفتاد...» و سپس گفته است باید به خوانندگان گرامی بگویم که حسینعلی بهاء ازاین کلکی که زد و ازاین کلاه درازی که برسربرادرش گذاشت، دو منظور داشت: اول آن که از شر برادر میرزا یحیی مصون و محفوظ بماند، دوم آن که دعوت بایمان به نقطه مجهولی متوجه باشد و صاحب دعوت در دسترس نباشد مبادا مردمان بزرگ و اشخاص فاضل با وی تماس بگیرند و برجهالت و سفاهت او آگاه شوند آنگاه ازمسلك آنها اعتراض کنند.

گمان دارم حسینعلی بهاء این سیاست را از سوء سیاست حاج میرزا آغاسی وزیر بی تدبیرمحمد شاه آموخته باشد؛ که وی باب را درقلعه چهریق محبوس نموده و رابطه مردم را با او قطع کرد و مردم نتوانستند، بفهمند که این مرد تا چه اندازه جاهل و نادان است. لاجرم در وهم و خیال افتادند و به عبارت فریبنده مبلغین بابی مغرور شدند و درنتیجه تعدادی ازافراد ناراضی بدین مسلك موهوم متمایل گردیدند.

چنین می نماید که حسینعلی بهاء بدین نکته متوجه گشته باشد و یا سیاستهای خارجی بدو الهام داده باشند و او این سیاست را تعقیب نموده باشد. زعماء بایمان و بهائیان ازاین سیاست منحرف نشدند و هر کدام درآن نقطه دورازانظاربه سرمی برند تا کسی از اوضاع و احوال او مطلع نشود.

هم اکنون شوقی افندی ولی امر بهائیان گاهی درعکا و اغلب دراروپا و آمریکا به عیاشی مشغول می باشد و درمراکز بهائیان آمد و رفت ندارد. بهائیان و غیربهائیان از اوضاع و احوال و عیاشیهای وی بی خبرند، فقط به عبارت قلنبه آب طلائی مبلغین بهائی مانند ظهور و جلوه اعلی و ابهی ثمره نظم بدیع جهان آرای جمال ابهی حضرت ولی « امرالله » وازاینگونه عبارات و القاب بی معنی مغرور شده اند<sup>۳۲</sup>.

## چگونگی تبعید بایمان به بغداد، نخستین جای پای بیگانگان

بعد از ترور ناصرالدین شاه بایمان را به بغداد تبعید کردند که درمورد میرزا حسینعلی - بهاء الله - این حرکت از حساسیتی فوق العاده برخوردار شد و همان گونه که خواهیم دید میرزا حسینعلی رهبر بهائیان یعنی پایه گذار این فرقه گردید و هم او بود که با پا

<sup>32</sup> ز عیم الدوله، مفتاح، باب الابواب ص ۱۹-۲۱۸.

درمیانی سفیر روسیه تزاری شفاعت، سپس به بغداد فرستاده شد. و از همین مقطع دخالت بیگانگان و جای پای آنان علنی و هویدا گشت که در جای خود به گونه ای مشروح به شرح آن می پردازیم.

با دستگیری حسینعلی بهاء در جریان ترور ناصرالدین شاه سفارت روسیه در تهران درنگ را جایز ندید و با اقدامات جدی نشان داد که نسبت به این جریان که در ایران می توان از آب گل آلود ماهی گرفت، حساسیت دارد و کاملاً موضوع را پی گیری می کند. البته حمایت دولت روسیه تزاری را از جریان بایبگری باید از همان زمانی دانست که باب از شیراز به اصفهان منتقل گردید و تحت حمایت و پوشش منوچهر خان گرجی قرار گرفت و در منزل وی آن چه می خواست انجام داد. مدارک و شواهد گواه است که این مساعدت نمی تواند خود جوش و سطحی باشد چون اصل و نسب منوچهر خان گرجی و اعمالی که از وی در مورد باب سرزد سوالات زیادی را مطرح می کند که خود بهائیان نیز بدان اشاره کرده اند.

منوچهر خان گرجی یک ارمنی بود که در سال ۱۲۰۹ هجری قمری به اسارت اقا محمد خان قاجار - در لشکر کشی وی به روسیه - درآمد و از تفلیس به ایران آورده شد. منوچهر خان گرجی در دربار فتحعلی شاه بعد از مرگ آقا محمد خان به خدمت گرفته شد و در صف خواجگان حرمسرا درآمد سپس به غلام خاصه شاه ارتقاء مقام داد. هوش ذاتی، درایت و نکته سنجی، این غلام را به درجات بالاتر رسانید و حمایت سفیر روسیه از وی به گونه های مختلف از این اسیر یک مقرب دستگاه ساخت. خواجه باشی و ایشیک آقاسی سمت های بعدی این گرجی زاده در زمان حیات فتحعلی شاه بود.

دردوران محمد شاه - نوه فتحعلی شاه - منوچهر خان گرجی بیش از پیش درخشید و حکومت خراسان به وی واگذار شد گرچه، علمای اصفهان در ابتدا به این انتصاب به شدت مخالفت ورزیدند اما نفوذ و قدرت وی این مقاومت را درهم شکست و توانست جای خود را در اصفهان بر مسند حکمرانی مستحکم نماید. با برخورداری از نفوذ و قدرت خود منوچهر خان گرجی همانگونه که دیدیم باب را به بهترین وجه پناه داد و حمایت نمود... و برای پیشرفت آئین وی خیلی مساعدت کرد و تا موقعی که زنده بود، در اصفهان از باب به بهترین نحو پذیرائی کرد، و در حفظ جان وی بسیار کوشید.<sup>۳۳</sup> و در جای دیگر:

«... ایلچی روس امیر را ملامت نموده بودند در باب قتل حضرات و گفته بودند چه معنی دارد که جمعی از ضعفای رعیت مطلبی می گویند و شما با آن اقتدار در صدد اذیت ایشان هستید... پادشاه روس فرستاده بود به نزد «ایلچی تبریز» که شرح احوالات معلوم نماید و به جهت من ارسال دارد، همین که این خبر رسید حضرت را شهید نموده بودند.<sup>۳۴</sup>»

<sup>۳۳</sup> تاریخ رجال ایران - قرون ۱۲-۱۳-۱۴، مهدی بامداد، جلد ۴ آثار ۱۶۲۱ تهران ۱۳۴۷.  
<sup>۳۴</sup> نقطه الکاف، به اهتمام ادوارد براون، مطبعه بریل، هلند، ۱۳۲۸ هجری قمری. برابر ۱۹۱-م ص ۲۳۳  
۲۰۴

گفته شد در ماجرای ترور ناصرالدین شاه توسط بایان چند نفر از جمله میرزا حسینعلی بهاء دستگیر شدند، در رهائی وی

دخالت سفیر روسیه و مصرانه از بدیهیات است که شرح آن را دختر حسینعلی بهاء بهیه «ورقه علیا» چنین می نویسد:

... خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جوان بابی نیمه دیوانه سوء قصد به حیات شاه شده بود پدرم (منظورم میرزا

حسینعلی بهاء) در خانه ملکی بیلاقی ما واقع در نیاوران بود... ناگهان خادمی با کمال شتاب به مادرم مراجعه و خبر داد:

آقا توقیف شدند... بلافاصله تمام فامیل و دوستان و خادمین با وحشت از خانه ما فرار کردند، به استثنای خادمین اسفندیار و یک

زن... میرزا موسی برادر پدرم (عموی وی) مادرم و سه اولادش را کمک نمود تا در محل امنی مخفی شویم. میرزا یحیی با کمال

وحشت به مازندران فرار کرد. اخبار وقایع به وسیله خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق

قنصل روس در تهران بود به ما رسید... در این ایام احدی از دوستان و فامیل جرئت نمی کردند به ملاقات مادرم آیند، مگر زن «

میرزا یوسف» که عمه پدرم باشد، یک روز میرزا یوسف دریافت که ملایان در صدد کشتار پدرم هستند. میرزا یوسف موضوع را به

قنصل روس در میان نهاده و این دولت ذی نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن این نقشه گرفت صحنه جالب توجهی در محکمه که احکام

اعدام را صادر می کرد به عرصه ظهور آمد. قنصل روس بدون اندک بیمی قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخت و گفت

آیا تا کنون به اندازه کافی انتقام بی رحمانه خود را نگرفته اید- چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این

محبوس عالی نسب نقشه چنان عمل احمقانه سوء قصد به حیات شاه را کشیده باشد- آیا بر شماها معلوم نیست که آن تفنگ مهمل

که مورد استفاده آن جوان بیچاره قرار گرفته به درد کشتن پرنده هم نمی خورد- من تصمیم دارم این شریف زاده- یعنی میرزا

حسینعلی بهاء- را تحت حمایت دولت روسیه در آورم بنابراین بر حذر باشید زیرا اگر یک موی از سراو کم شود برای تنبیه شماها

نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد، امیدوارم به اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که درین موضوع دولت



بدیع قاصد بهاء الله که نامه او رابه نام لوح سلطان برای ناصرالدین شاه آورد

مطبوع من پیشتیان من است... طولی نکشید که شنیدم حاکم (در آن موقع

امیر کبیر به قتل رسیده بود و جانشین وی میرزا آقا نوری بود) از ترس این

که بی توجهی به اخطار سخت قنصل روس نشود فوراً دستور آزادی پدرم

را می دهد<sup>۳۵</sup>،

بعد از مرگ امیر کبیر در سال ۱۲۶۸ هجری قمری بابی ها میدان را

مساعد دیدند و اعمال بالا نتیجه همین فقدان است.

<sup>35</sup> اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۲۰۲.

صدارت در آن ایام یعنی پس از امیرکبیر به مردی واگذار شد که بزرگترین ویژگی اش وابستگی به سفارتخانه های خارجی و ترویج هرگونه فساد بود. «میرزا آقا خان نوری» که در توطئه براندازی و قتل امیرکبیر دست بالا را داشت همشهری میرزا حسینعلی بهاء به شمار می رفت و با پدر و برادر وی ارتباط نزدیک داشت از این رو هیچ گونه حمایتی در مورد حسینعلی بهاء فروگذار نکرد. میرزا حسینعلی بهاء در آن هنگام به سفارت روس در زرگنده رفت و در منزل «میرزا مجید» منشی «پرنس دالگورکی» که وصل به منزل سفیر بود پناهنده شد. سفیر روس به میرزا حسینعلی بهاء پیشنهاد می کند که تحت حمایت آن سفارتخانه به روسیه برود و میرزا حسینعلی بهاء روز اول ربیع الثانی سال ۱۲۶۹ هجری همراه دو تن از خادمان سفارت روسیه، پسرش عبدالبهاء (عباس افندی) و دخترش (ورقه علیا) و سایر افراد خانواده عازم بغداد می شود. آن سال نزد بایبان به عام بعد از حین معروف است. میرزا یحیی (صبح ازل) هم که همراه برادرش بود همانند گذشته دوباره به زندگی مخفی روی آورد و از انظار به دور می ماند. همانگونه که از متن نامه برمی آید سراسر نامه تضرع، ضعف، زبونی، و زاری است و میرزا حسینعلی بهاء تقاضای عفو و پوزش دارد، او برای جبران گذشته خویش متوسل به ارسال چنان نامه ای شد و در آن یادآور گردید که بایبان در سال ۱۲۶۸ هجری در جریان حوادث شرکت نداشتند و برای تبرئه خویش دلائل و ادله هائی هم ارائه داد. میرزا حسینعلی بهاء قبلا نامه ای ترتیب داده بود که از طرفدارانش می خواست راه اطاعت و تسلیم و ثنا و دعا را نسبت به پادشاه قاجار درپیش گیرند.<sup>۳۶</sup>

سردی دربار ایران درقبال نامه التماس آمیز میرزا حسینعلی بهاء بایبان را بر آن داشت تا دست به شیوه ای زنند و با دولت عثمانی از در دوستی درآیند که در جای خود از آن سخن خواهد رفت. میرزا حسینعلی بهاء و برادرش در ترکیه اختلافاتشان روز به روز عمیق تر شد و با توجه به زمینه های از پیش فراهم شده، حسینعلی بهاء به عنوان پایه گذار فرقه تازه بهائیکاری دست به فعالیت زد و دست برادرش را به کلی کوتاه نمود. آنان در قبرس روز به روز از تعداد و نفوذشان - که اگر بتوان آن را نفوذ نامید - کاسته شد.

### عاقبت میرزا یحیی (صبح ازل) و ازلیان:

صبح ازل در برابر پیوستن بایبان به برادرش در پوشش بهائیکاری ناتوان ماند و فعالیت چشمگیری از خود نشان داد و بر همان پیروان ازلی قلیل خویش اکتفا کرد. ازل بر خلاف برادرش فردی قانع و درویش بود. پس از آنکه بایبان را از ادرنه به دو نقطه مختلف یعنی عکا در اسرائیل و ماغوسای در قبرس راندند، وی در قبرس تا سال ۱۳۳۰ هجری قمری به رهبری ازلیان باقی ماند و

<sup>36</sup> سیدمحمد طباطبائی، مجله گوهر، سال چهارم، شماره ۴ تیره، ۱۳۵۵.

پس از وی حاجی میرزا یحیی دولت آبادی که در تهران به سر می برد جانشین وی گردید. اما ازلیان خیلی زود به گمنامی کشانیده شدند و تقریباً با مرگ صبح ازل ازلیگری هم مرد.

## تبعید به عکا

واما تبعید بایبان از ادرنه به عکا (که در آن مقطع دیگر عنوان بهائی داشتند) آغاز فعالیت این فرقه محسوب می شد. ماجرای تبعید بایبان از ادرنه از این قرار است که:

دولت عثمانی یا «باب عالی» و سفارت ایران متفق شدند که محل تبعید بهائیان را نیز تغییر دهند پس بهاء و حزب او را که تعداد نفراتشان ۷۳ تن بود به عکا فرستادند و چند نفر جاسوس از وجوه حزب ازل بر آنها گماشتند تا از اعمال آنها مراقبت کرده حکومت ایران و عثمانی را از وضع آنها خبردار کنند.

جاسوسان مذکور از این قرار بودند: «سید محمد اصفهانی» «آقا جان بیک» «عمر آقا» «استاد محمد علی سلمانی اصفهانی» «میرزا رضا قلی» «استاد عبدالکریم خراط اصفهانی» «میرزا جعفر» و «محمد ابراهیم» از طرف دیگر ازلیان را که تعدادشان به سی و چند نفر بیشتر نمی رسید به جزیره «قبرس» فرستادند و نیز چند جاسوس از طرف بهاء بر آنها گماشتند از این قرار بودند: «میرزا حسین اصفهانی خطاط» ملقب به مشکین قلم «آقا خلیل مسکر کاشانی» «حاج جعفر تبریزی» «آقا عبدالله اصفهانی» و میرزا علی آذربایجانی مراغه ای ملقب به سیاح.

این حرکت یعنی تبعید بایبان از ادرنه به عکا و قبرس در ابتدای سال ۱۲۸۵ هجری ۱۲۴۸ یعنی مطابق ۱۸۶۹ مسیحی صورت گرفت. پس از تبعید آنان را ظاهراً در محل تبعیدیشان زندانی کردند و چند ماه هم از اختلاط و روبرو شدن با هم ممنوع کردند ولی بعد از مدتی این حکم لغو شد.

بعد از این فرمان حسینعلی بهاء شروع به دعوت مردم به سوی خویش کرد، ولی اسم و شیوه ای تازه برگزید و چون خود را تحت مراقبت افراد برادرش می دید که نمی گذارند او فعالیت نماید لاجرم وی تفکر نمود و آتش فکر خود را برافروخت تا عاقبت به این نتیجه رسید تا وقتی که در تنگنای مراقبت شدید افراد برادرش باشد، به مقصود نمی رسد و چاره ای جز اعدام جاسوسان برای خود ندید بنابراین دستور داد شبی در میان آنها ریختند و جاسوسان را با آلات جنگ و ساپور هلاک کردند. این قتل عام که در آن دیار کم سابقه بود باعث شد که حکومت عثمانی بهاء و پیروانش را دستگیر کند و به زندان بیا فکند.





بهاء بنا به گفته بهائیان هشت ساعت و بنا به گفته حکومت و ازلی ها چهارماه در زندان بود و آن گاه او را تحت مراقبت شدید آزاد ساختند ولی پیروان بهاء چند ماه و چند سال در زندان باقی بودند و آن چنان که ازلیها می گویند به واسطه « اصغر ذی الوجیهین » یعنی لیره زرد آزاد شدند. پس از سقوط ازلیان بایان به رهبری حسینعلی بهاء با جلب قلوب بعضی از وجوه بایان و خوش رفتاری و حسن تدبیر پسر بزرگ بها عباس افندی ملقب به غصن الله الاعظم در زمان حیات پدرش و به عبدالبهاء بعد از ممات او تقویت شد که بر اخبارامم و ملل داشت، نیروی بزرگی در جلب قلوب و استحمار پیدا کرده بود و می توانست باهر طائفه ای موافق ذوق و سلیقه آنها وارد بحث شود. اعتقاد براین است اگر عباس افندی نبود؛ پایه ای به

میرزا یحیی صبح ازل با فرزندانش و یکی از اصحابش  
در شهر ماغوسا در جزیره ی قبرس، ۱- صبح ازل  
۲- پسرش میرزا عبدالعلی ۳- پسرش میرزا رضوان علی  
۴- میرزا عبدالاحد زنجانی که پدرش در واقعه ی زنجان کشته شد

آن سرعت برای بهائیان برقرار نمی شد. زیرا وی درسیاست و تدبیر ید طولانی داشت. مرام بهاء رو به ترقی گذاشت و خودش نیز به تدریج و قدم به قدم بالا رفت، از باب ارتقاء به مهدویت و از مهدویت، به ولایت مطلقه و از آن نبوت عامه و خاصه و از آنجا به مقام ربوبیت و از آنجا به مقام الوهیت و سپس به جائیکه نهایت ندارد بالا رفت؛ چنانکه از کتب و اقوال و افعال وی براین مراتب اطلاع پیدا خواهیم کرد.

پس از این پیش آمد بهاء سعی و کوشش نمود تا دعوت و شریعتش را درعالم انتشاردهد. بدین جهت دعوات بسیاری سرا به بلاد ایران و دعواتی علنا به قفقاز فرستاد؛ زیرا حکومت روس سیاست خود را در آن می دید که آن ها را تقویت کند تا بوسیله آنان اغراض خویش را انجام دهد به این جهت آن حکومت آنها را دربلاد قفقاز مساعدت کرده؛ به انها آزادی کامل داد تا علنا عقاید خودشان را اظهارکنند- که شرح مفصل آن را از زبان صبحی داستانسرای رادیو ایران و منشی و محرم اسرارعبدالبهاء-خواهیم شنید. آنها در روسیه دو معبد یکی در « بادکوبه » و دیگری درعشق آباد ساختند ولی دربلاد ایران و در کشورعثمانی و هند مخذول

شدند و زمانی هم در مصر به وسیله حاج ملا علی تبریزی، حاج میرزا حسن خراسانی، حاج عبدالکریم تهرانی (که خود و پسرش توبه کردند)<sup>۳۷</sup> این کار انجام گرفت.

در اوائل ماه محرم ۱۲۶۹ که بهاء و دیگر بایان با هم وارد بغداد شدند ازل از نظرها پنهان شد ولی وی گاهی محرمانه در اطراف بغداد گردش می کرد، پاره ای از اوقات به طور ناشناس به بعضی از حرفها مشغول می شد، گاهی دیگر به شکل اعراب در بغداد متوقف بود. برخلاف آن بهاء هرگز از بغداد خارج نمی شد، وی هر روز در قهوه خانه ای که در کنار دجله بود جلوس می کرد و مانند یکی از خود بغدادی ها با مردم صحبت می نمود. بعد از مدتی که از این ماجرا گذشت، اوضاع تغییر کرد.

بایانی که در ایران بودند شروع به مهاجرت کردند تا آن که چند صد تن از آنها در بغداد حمایت شدند، ولی نمی دانستند چه بکنند، با چه کسی انتساب حاصل کنند و در مقابل چه شخصی خاضع باشند؛ زیرا هر کدام از وجوه آنها برای خودش داعیه ریاست و زعامت داشت. بهاء نیز از روی غضب با گوشه چشم به آن ها نگاه می کرد؛ زیرا در دلش افتاده بود و پیش خود چنین فکرمی کرد که روزی زمام این جماعت را در دست بگیرد. به این جهت به کارهای زشت آنها و فتنه و فساد را که برپا کرده بودند و دعوی ریاست و زمامداری را که داشتند، به این برهان که برادرش جانشین و پیشوای شرعی بایها می باشد، اعتراض می کرد و سعی و کوشش می نمود تا مردم را به سوی برادرش جلب کند در حالی که بایان به گفتارش ایمان نداشتند جانشین برادرو نیابت خودش را قبول نمی کردند.<sup>۳۸</sup>

به این جهت آتش بغض و عداوت میان آنها روشن شد، در باطن بعضی بغض و کینه بعضی را در دل داشتند و چیزهایی که قلم از ذکر آن شرم دارد به هم نسبت می دادند. قریب به یکسال حال بدین منوال باقی بود. تا این که بایان چون دیدند بهاء در عزم خود ثابت و تغییری در تصمیم خویش نمی دهد لاجرم نسبت به وی سوء قصدی کردند و به خیال کشتن او افتادند و نزدیک هم بود که به مقصود خود برسند ولی بهاء از شدت مقاومت و دشمنی آنها ترسید و ناچار به فرار شد.

میرزا حسینعلی بهاء محرمانه از بغداد خارج شد و به اطراف کردستان عثمانی فرار نمود و به طور ناشناس در مزرعه موسوم به «سرگلو» که نزدیک بلده سلیمانیه «شهر زور قدیم» بود اقامت گزید و گاهی به طور محرمانه در لباس درویشان به سلیمانیه می آمد، و در محضر شیخ عبدالرحمن رئیس صوفیان آنجا حاضر می شد.

<sup>۳۷</sup> مفتاح، باب الابواب، ص ۲۳۲-۲۲۴.

<sup>۳۸</sup> مفتاح باب الابواب، ص ۲۳۲-۲۲۴.

مدت دو سال به همین حال باقی بود و آن چه را از متممات پیشوائی آن دسته لازم بود، تهیه می کرد. کتاب موسوم به هفت وادی و قصیده و رقائیه را در آنجا نوشت، تا سرانجام بنا به اصرار بعضی از بایان از بغداد مراجعت نمود و شروع به جمع آوری آن طائفه پراکنده کرد.

در این میان بین بایان در شهرهای ایران شورشهایی مرتباً برپا می کردند و به مسلمین حمله نموده آنها را می کشتند. مسلمین نیز به آنها حمله نموده و از آنها می کشتند. کشتار بین بایان و مسلمانان در کتاب «سیاح» که یکی از کتابهای معروف بایان است به تفصیل آمده که می خوانیم:

و هر چند این طائفه از این وقوعات عظیمه از قتل رئیس و سائره تزلزل و اضطرابی حاصل ننمودند بلکه تکثیر و تزايد نمودند لکن باب چون در بدایت تاسیس بود که قتل گشت لذا این طائفه از روش و حرکت و سلوک و تکلیف خویش بی خبر بودند، دست به مدافعه گشودند، لکن بعد از رجوع بهاء الله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح حال این طائفه جهد بلیغ نمود، به قسمی که در مدت قلبه جمیع این فساد و فتن خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد.<sup>۳۹</sup>

« چون تعلیم را چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند اول اعتراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و رفتار این طائفه بود، حال در ایران بر عقاید و وجدان ایشان است.»

پس از نقل این دو جمله از کتب خود این طائفه واضح می گردد که آنها چند سال بدون رئیس بودند و بهاء به زیرکی و مساعدت برادرانش مانند میرزا موسی، میرزا قلی و میرزا یحیی ( نه دیگر برادرانش که گفته های او را پشت سر انداختند) و چند تن از وجوه بایان توانستند بر آنها که با وی در امر ریاست معارضه می کردند غلبه حاصل کند پس شروع به جلب نظر و ارشاد بزرگان بایه کرد و سعی و کوشش نمود تا او باش را از ترور و کشتار مسلمین و کارهای زشت و نابود کننده ای که مورد تنفر قلوب بود باز دارد و نیز در بعضی از سخنانش به طور رمز و اشاره اظهار می داشت:

که وی از آن تعلیمات باب که مورد انتقاد خاص نه عوام مردم است عدول کرده و تعلیمات باب را رمز و اشاره به سوی خود قرار می داد. در این میان اگر حوادثی از ناحیه بایان اتفاق نیافتاده بود که این وضع و رفتار بهاء مورد رغبت واقع شود، وقوع بعضی حوادث غیر منتظره از ناحیه بایهها تمام سعی و کوشش بهاء را مانند باد به هدر داد.<sup>۴۰</sup>

<sup>39</sup> سیاح، متن فارسی، ص ۹۲  
<sup>40</sup> ایضا.

## فصل دهم

### تبعید بایان از بغداد به اسلان بول و اردنه

باب روز اول محرم متولد شد این روز نزد بایان عید رسمی و آن روز مقدسی می باشد، مجالس جشن و سرور در آن برپا کرده و هر کاری که نفس شهوانی آنها بخواهد و چشم آنان از لذت ببرد به جا می آورند. از طرفی دیگر آن روز نزد شیعیان روز حزن و ماتم است و از این روز شروع به تاسیس مجالس عزاداری حضرت حسین بن علی بن ابیطالب سبط حضرت رسول علیهم الصلوٰة و السلام می کنند و همچنان مجالس سوگواری در همه جا تا روز پانزدهم این ماه بلکه تا چهل روز بعد از عاشورا ادامه

دارد<sup>۴۱</sup>.



عبدلیها و غضن

عبدالبهاء و غضن اظهر در اردنه، با مشکین قلم و میرزا محمد علی و جمعی از بایان

### عبدالبها و غضن

عبدالبها و غضن در اردنه، با مشکین قلم و میرزا محمد علی و جمعی از بایان در تصویر بالا موجود می باشند

<sup>41</sup> مفتاح ، باب الابواب، ص ۲۲۲.

با توجه به این اختلاف بایبان درچنین روزی دربغداد درباغی که نزد آنها به باغ رضوان نامیده می شود اجتماع نموده، هر نوع ازماکولات و مشروبات و وسائل لهو و لعب و لذات را آماده کرده، زاید بر آنچه سالهای پیش به جا می آورند اظهارمسرت و تظاهر به مستی می کردند. چون این خبر به مردم شیعه بغداد رسید همگی اعم از ترک و فارس و عرب، صرفنظر از دیگر اختلافات همگی اجتماع نموده، چنین گمان می کردند که این بساط عیش و عشرت درچنین روزی به منظور دشمنی با شیعیان و استهزاء به مذاهب آنان و عیبجوئی در دین مسلمانان برپا شده است لذا می خواستند بریزند و دماز روزگار بایبان برآورند، و اگر مداخله عقلا و دخالت حکومت محل نبود، روز خونینی برپا می شد.

و نیز در آن وقت چنین اتفاق افتاد که یکی از بزرگان علماء شیعه به نام شیخ عبدالحسین تهرانی و ملقب به شیخ العراقین به عراق آمده بود. نماینده مورد اعتماد دولت ایران هم در آن وقت میرزا بزرگ خان بود. مردم جریان را به نماینده ایران گفتند و آنها هم در این موضوع مشورت نموده میان آنها اتفاق چنین حاصل شد که چون این طائفه بر خلاف دین اسلام رفتار کرده اند و چون برخلاف معاهده بین دولتین (ایران و عثمانی) در حمایت دولت عثمانی رفته اند لذا باید بایبان را کوبید.

سپس با حکومت ایران و وجوه علماء و بزرگان مجتهدین شیعه درعراق شروع به مذاکره تا آنها را مجتمع کنند. پس تمام آنها به جز شیخ اجل شیخ مرتضی انصاری حاضر گشته و به اتفاق آراء تبعید بایبان ازعراق عرب را حکم دادند و با کمال شدت تبعید آنها را از حکومت ایران و عثمانی خواستار شدند.

از آن به بعد کار از دست فرماندار و ارتش خارج از طرفی به دست سفارت ایران در استانبول (باب عالی) و از طرف دیگر به دست وزارت خارجه و سفارت عثمانی در تهران افتاد، هم بعد از چندی مذاکره آنان اتفاق بر تبعید بایبان به استانبول پیدا کردند، و حکم هم از طرف حکومت عثمانی صادر شد. وقتی کلیه بایبان را جمع نمودند، دوازده شب در باغ نجیب پاشا توقیف کردند آنها را از راه موصل و حلب اسکندریه به استانبول فرستادند. میرزا یحیی هم قبل از آنها به موصل آمد و در آنجا به آنها ملحق شد. باید یادآوری نمود که همانند تهران دربغداد هم میرزا یحیی هم چنان از نظر عموم مردم حتی خود بایبان مستور بود و چون آنها مجبور به خروج از بغداد شدند؛ وی قبل از آنها به موصل آمد، و چون از آنجا بیرون شدند؛ میرزا یحیی پیوسته یکی دو منزل از قافله بایبان جلوتر می رفت.

بایبان بسیاری از اوقات از بهاء درخواست می کردند که در بین راه با میرزا یحیی روبه رو شوند و در این باره اصرار و الحاح می کردند ولی بهاء درخواست آنان را اجابت نکرد و بدین منوال رفتند تا به اسلان بول وارد شدند، و آنها را در خانه ای که مجاور سفارتخانه ایران بود منزل دادند و قریب به چهار ماه در آنجا اقامت کردند.

مدت توقف بهاء در بغداد دوازده سال بود. نزدیک به دو سال بعد از سال اول تبعید شاه به بغداد در کوههای کردستان بود و بقیه این مدت را در عراق عرب به سر برد.

در آن وقت سفیر دولت ایران در قسطنطنیه میرزا حسین قزوینی شهیر بود که بعد از آن برمسند صدارت قرار گرفت. میرزا حسین قزوینی از صدارت ایران یا «باب عالی» در خواست کرد که بایان را به دورترین بلاد عثمانی تبعید کنید و پس از مقرر کردن ماهیانه مرتبی از طرف حکومت عثمانی آنها را به ادرنه که آنرا در اصطلاح بایان «ارض سر» می نامند تبعید کردند. این جریان در سال ۱۲۸۰-هجری واقع شد.



پس از استقرار بایان در ادرنه پرده ها بالا رفت راز نهانی آشکار شد، بهاء از جا برخاست و صریحا مردم را به سوی خود دعوت نمود و میرزایحیی را، مانند هسته میوه ای که میوه خورده از دهن بیرون می اندازد، به دور انداخت. از همین جا میان آن دو برادر و پیروانشان زد و خوردها، جنگ و نزاع ها و کشتارها در جریان آمد و اختلافات علنی گردید. از همین روفقط بایان به دو گروه تقسیم شدند: گروهی به طرف حسینعلی بهاء رفتند خود را در بدو امر ملقب به «ایشان» کرده بود( و این لقبی بود که روسای طائفه ترکمن در ترکستان بدان ملقب بودند) پس از آن خود را ملقب به «ذکره»

تصویری از صبح ازل و فرزندانش در قبرس

کرد که آنها از قول خدای تعالی «انا نحن نزلنا الذکر و انا الیه لحافظون» گرفته بود. پس خود را «به طلعت مبارک» و سپس به «جمال قدم»، «حق» و «بهاء» نامید و این لقب اخیربرایش باقی ماند. و این لقب را از دعائی که شیعیان در سحرهای ماه مبارک رمضان می خوانند که از جمله آنست اللهم انی اسئلك من بهائك... گرفته است و بدین جهت پیروان حسینعلی را بهائی می گویند.

ازلیها: گروه دوم طبق قرار اول، برارادت به میرزا صبح ازل باقی ماندند.

اعتقاد ازلی ها در مورد صبح ازل آن است که او خلیفه و جانشین باب است نه بهاء زیرا بهاء خود وکیل میرزا یحیی بوده و هیچ گونه سمت مستقلی نداشته است. بدین جهت پیروان او را بابی ازلی بایانی که منصوب به بیانند می گویند. رقابت آتش جنگ وجدال میان آن دو گروه میرزا یحیی را از خواب غفلت بیدار کرد و دانست که آن کلاه دراز درویشی را که برادرش بر سرش گذاشته بود چه کلاهی بوده است که البته دیگر کاراز دست رفته بود، زیرا بهاء به نام یحیی و به عنوان وکالت او قلوب اکثر بایان را

به سوی خود جلب کرده بود. کار که به این مرحله رسید لاجرم یحیی هم قیام کرد در حساب برادر خود مناقشه و مذاقه به کار برد و کار به آن جا کشید که آن دو برادر مخفیانه زهر درغذای هم بریزند پس یحیی (چنان که بهائیان می گویند) درغذای بهاء زهر ریخت و بها (چنان چه بایان می گویند) درغذای یحیی زهر ریخت و خواست او را با سلاح سفید بکشد ولی هردو از مرگ نجات یافتند.<sup>۴۲</sup> چون هردو در خانه بودند لاجرم بهاء یحیی را از خانه بیرون و خودش با همت خستگی ناپذیری استقلال در کار پیدا کرد و شروع به ارسال مراسله، نامه ها و نشریاتی برای بایان نمود مبنی بر این که او است آن شخص زنده ای که سزاوار رهبری مردم است و او است که در کتب باب به عنوان « من یظره الله » به وی اشاره شده، بلکه او بوده است که از زبان باب سخن می گفته و بلکه او بوده است که باب را فرستاده، چنان که قبل از باب مظاهر دیگر خود مانند زردشت و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد را فرستاده است!!

و سپس شروع به تالیف کتاب قانونی که آنرا « اساس اعظم » گذاشت، کرد.

میرزا حسینعلی بهاء در همان جا نامه ای برای ناصرالدین شاه نوشت ولی آن را در سال چهارم ورودش به عکا به وسیله میرزا بدیع خراسانی برای شاه به این شرح فرستاد.

از بد اقبالی حامل نامه چنان شد که؛ وقتی در اثناء صید و شکار با شاه روبرو شد، ناگهان به طوری غیرعادی فریاد کرد: پادشاه! قد جئتک من سبانباء یقین<sup>۴۳</sup> پس اطرافیان شاه وحشت کرده، او را گرفتند و به قتل رسانیدند.<sup>۴۴</sup>

این نامه هم به زبان فارسی و هم به زبان عربی نوشته شده است:

« شاهها! من از عباد بودم و برمهاده (گهواره) خوابیده بودم، نسیم سبحان بر من وزید و علم ما کان را به من تعلیم کرد. این علم از خود من نمی باشد بلکه از طرف خدای عزیز علیم می باشد. به من امر فرموده که میان آسمان و زمین فریاد کنم، بدین وجه چیزی که اشک عارفان را جاری می کند بر من نازل شده من علومی که نزد مردم می باشد نخوانده ام و در مدرسه ها وارد نشدم، از مردم شهری که من در آن بودم سوال کن؛ تا بدانی که من از دروغگویان نمی باشم. این برگی است که بادهای مشیت پروردگار عزیز حکیم تو آن را به حرکت در آورده است.» و از جمله عبارات نامه اینست:

42 ایضا، ص ۲۲۵

43 جمله ایست که دهد به سلیمان گفت یعنی از شهر سبا خبر قطعی آورده ام.

44 ز عیم الدوله، مفتاح، باب الابواب، ص ۲۲۶.

ما قرئت ما عندنا من من الملوم وما دخلت الدار فاسطر  
 المدية التي كنت فيها لتوق بانك من الكاذبين هذا  
 ودقة حركة ما اطلع من تبة رتب العز الجيد هل طاعت  
 عندهم ويا ملاح طامحات لا تما لك الامانة والتفات  
 طبع كونا كيف يدب لير لا عدم وجود تعلق العدم فخطا  
 امره المر وانطق بذكورين العالمين ان لا ان لا ك  
 تلتاء امره قلبيون يداودة تلك الخزن الرجم هل بعد  
 احد ان يتكلم من تلتاء نفسه بما عجزت عليه العشا  
 من كل وضع وشريت لا فوالن جعل العلم اسرا لقدم  
 الا ان كان مؤتليا من لدن معتدو فدير يطاطفوا على  
 الاعلى ويقول لا تحفان ان اصغر من سوا السلطان ما طرد  
 ان قلت بيننا سبغ وبت الخزن اهل بيتك ومن قوله  
 ممر العدل والاحسان كمثل كان الحكم من ادى الحكم  
 منزولا قل يا سلطان فانظر بطون العدل الى الخلام ثم  
 الحكم الحق بما ورد عليه ان الله قد جعلك ظله بين العبا  
 واما قدوته لن في البلاد ان احكم بينا وبين الذين يروننا  
 من دون حجة ولا كما ينبغي ان الذين في حوزة النبوة  
 لانهم والخلام حلت لتصلك منا اذ الان يتربوا لالت  
 الفصل في قبلي الى عين العدل كان ربك على انقول

انما ملئنا ٦٨

يا سلطان في جمع صر القلم الاعلى وما صدقنا القاطن  
 انان ملدة النعمان في ذكركم حركتكم ما وظان ان  
 ليلتلك ما علم لا تروى في الوجود لا تحق حصة المدون  
 احرفه عنك تتصل من اذوت وتجد ان يكون انوار الوحي  
 ولا تحاشي من الملأ بالانصر وتلك الملأ الاعلى انما  
 اللذ الاعلى حيز الملأ الطام الا ان لو ذوق اليه سلطان كان  
 طاب الله موعده ومن انما من قال ان العلم ما ارد الامانة  
 ومنه من قال انه اذ ان تلتاه سبيل الله وما صدقنا في  
 الامر عوانه لاصح ورجوعه كذ في كل الاحيان في غير البلاد  
 التي اطلعنا اسد الانهاته فكان حلق العول عليم كمن اواء  
 اضمرت فيما احتقرت في كمن ليا الى لضع فيما تحجب الجكار  
 اصل حقا لتفوق لا ينكر ذلك الا من كان عن الصدق محروبا والله  
 لا يرضى منه الخيرة والقران من ملير بالانفا عينا من الذين  
 يتكلمون لهم وهم وما من في تبة التفت والموعود في طرفة  
 يومين لا يبرون لانهم جميعا لا نصيب منهم من ان لا كراهة  
 بعد الذي يشهد كل حيا لا الا الامور والدين بضم اليون  
 الحمد والثناء عظمه لانه لا في صراط صفة الدنيا على  
 دحية من الملأ حرمت حجة لتصلنا سونه وصدق  
 التوحيد وتلمت ان التوحيد في كل من الملأ

٦٩

لوح استغاثي ي ميرزا حسين علي بهاء به ناصرالدين شاه قاجار

آن چه را خدا برای اصفیاء خود برگزیده برای خویش اختیارکن؛ زیرا خدا درملکوت خود پادشاهی بزرگی عطا خواهد فرمود...» تا آخر آنچه در این رساله طویله ذکر نموده است.

به هر حال در نزاع دو برادر چون کار اصیل و وکیل یا وکیل (چنان که آن دو فرقه می گویند) به مجادله بلکه به مقابله کشید، یکی از بزرگان بابی ها به نام سید محمد اصفهانی به دسته میرزا یحیی پیوسته، شروع کرد که حقیقت امر را چنانچه عقیده خودش بود روشن کند و پرده از روی کار بردارد، در این بین یاران میرزا یحیی پیوسته مراقب اعمال بهاء و فرصت او بودند هرچه را بهاء راست می کرد آقا کج می ساخت و هرچه را درست می کردند با مهارت مخصوص به خود می شکستند. بعد از این جریان آقا جان بیگ مراغه ای آذربایجانی ایرانی ای که در قشون عثمانی دارای درجه «امیر آلائی» بود به میرزا یحیی پیوست که با پیوستن وی مصیبت بزرگتر شد تا کار بدان جا رسید که بیم شورشهای خونینی می رفت که در اثر آن روابط دولتی نزدیک بود تیره گردد.<sup>۴۵</sup>



مأخذ: تاریخ جامع بهائیت (تألیف: دکتر بهرام افراسیابی)

ادامه دارد...